

اعلان

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب من طب نبي الله صلى الله عليه وآله

الملك في رفوائده وقواعد مشروطين واذن الينا

جناب من طب ملاذ الانام محمد الاسلام

افا شيخ محمد حسن النابضي نجف في امث

بركاتك بامضا حجت بن بابن افاي افاي

شيخ محمد كاظم خراساني افاي افاي شيخ عبد

الله مازندراني اذ امر الله اظلالها من بين

شدة وكال بيت في تصحيح ونيح ان

يعمل انذ يفتتح نحو وخط مرغوب طبع من يدك

طالبتين ان يرحمهما الله في الحسين بن زيد كان

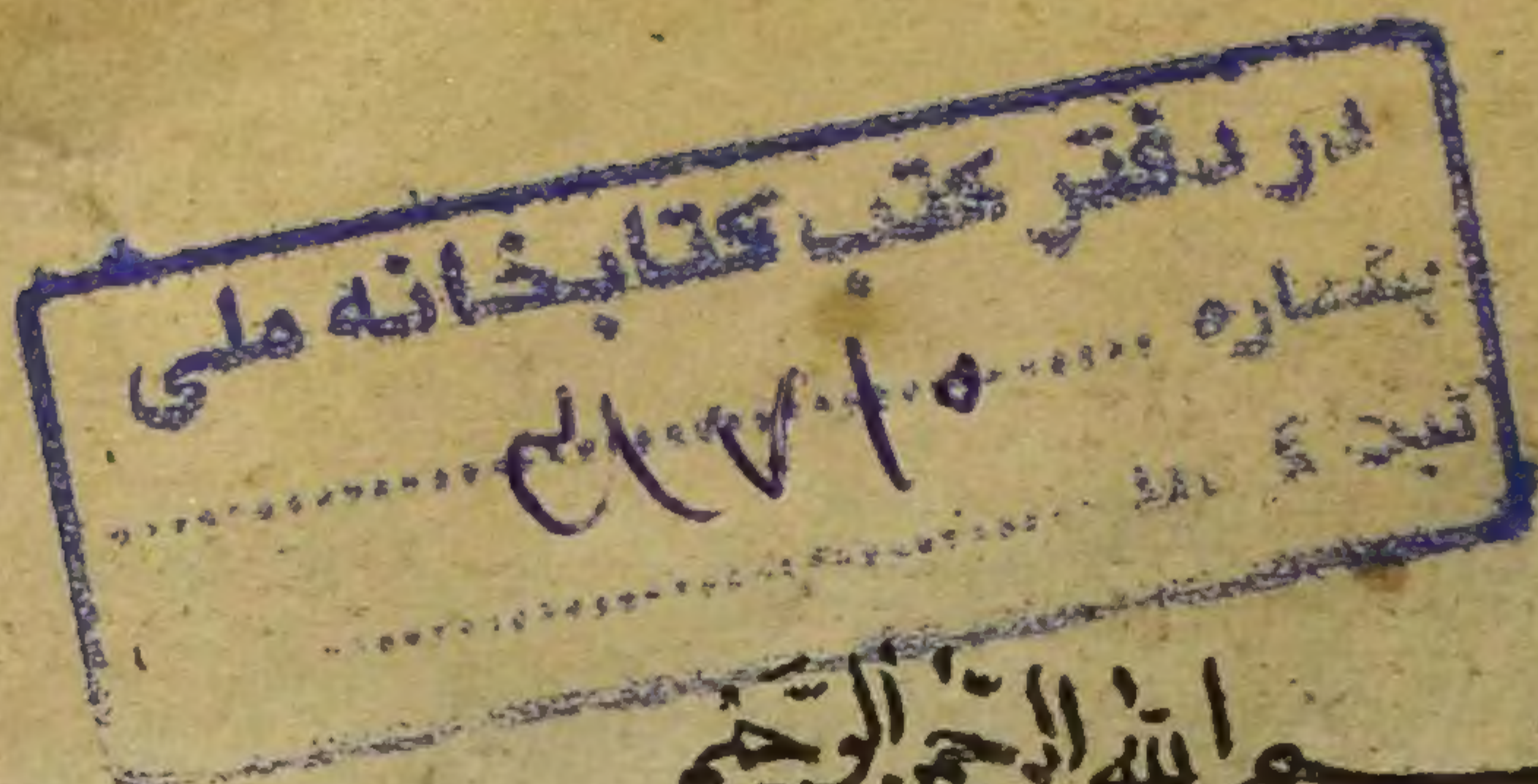
افا شيخ علي كاشغري وشرطت يد يقد ان يفرش كمال





[illegible]





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رسالة شريفة تنبيه الامة وتنزيه الملة كه اذا فاضت جناب فسطا  
شريع مزار صفوة الفقهاء والمجاهدين ثقت الاسلام والمسلمين  
العالم العامل افاضت محمد حسين النائية الغروي واصفا صافه شاعرا  
از محمد وسرا وراست كه انشاء الله تعالى بتعليم وتعلم ونفهم وتفهم  
ما خود بودن اصول شرطها از شريع محقق استقاده وحقيقة  
كلمه مبارك بيقول انكم عكنا الله معالديننا واصلم ما كان قد قد  
من دنيازا بعين البقين اذراك نمابند انشاء الله تعالى

في شهر ربيع الاول سنة ١٣٢٧

حرره الاحقر الجاني محمد كاظم الخراساني

محل مهربارك

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحمد الله تعالى حق ثابتك رسالة شريفة تنبيه الامة وتنزيه الملة چنانكه  
مر قوم فرموده اندا جل از محمد وبراى تكميل عقايد ومصدق ومجد  
مسلمين بما خود بودن تمام اصول ومبانيه سياسته اذ دين قويم اسلا  
كافي وفوق ماضولت فاته در مصنفه المحقق وجزاه عن الاسلام واهله  
خير وكثر في الفقهاء والمجاهدين امثاله بخدمته الطاهرين صلوا  
الله عليهم اجمعين

في شهر ربيع الاول سنة ١٣٢٧

حرره الاحقر عبد الله المائند

محل مهربارك



نَبِيَّهِ الْأَمَّةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَشَرِّهِ الْمَلَّةِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على أشرف الأولين والآخرين و  
خاتم الأنبياء والمرسلين محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم  
اجمعين إلى يوم الدين

و بعد مطلعین بر تواریخ عالم دانسته اند که مملکت مسیحیه و از دپاشان قبل  
از جنگ صلیب چنانچه از تمام شعب حکمت علمیه بی نصیب بودند  
همین قسم از علوم تمدنی و حکمت علمیه و احکام سیاستیه هم با بواسطه  
عدم تشریع آنها و در شرایع سابقه و با افزودن تحریف کتب مسنونه و  
دردست نبودن آنها بی بهر نمودند و بعد از آن واقعه عظیمه عدم  
فوذشان را بمقصد بعدم تمدن و بی علمی خود مستند داشتند علاج این  
امراض را اتم مقاصد خود قرار داده و غاشفانه در مقام طلب یافتند  
اصول تمدن و سیاست اسلامیه را از کتاب سنت خرامین صادر  
از حضرت شاه و لایث علیه فضل الصلوٰه والسلام و غیرها اخذ و در توفیق  
سابقه خود منصفانه بدان اعتراف و قصود عقل نوع بشر را از وصول  
بان اصول و اسناد تمام توفیات فوق العاده حاصله در کثرت نصف  
قرن اول و با متابعت پیروی آن اقرار کردند لکن حسن ممارست مذکور  
وجود استنباط و استخراج آنان و بالعکس سیر تفهیم و کوفت  
اسلامیان بذل و قیث و اسارت طواغیت اعدا و معرضین از کتاب  
سنت مال امر طرفین را باین نتیجه مشهوره و حال حاضر مشتمل ساخت  
حیث مبارک نادر پنجمه سابقه هم ند و بجای فراموش و تمکین نفوس اینه صلیب  
از چنین اسارت و رفیق و حشانه از لوازم اسلامیت پنداشتند و از این  
رو احکام مشرک را بتمدن و عدالت که سرچشمه ترقیات منافی با ضرر عقل



منقل مخالف و مسلمانی را ساس خرابیها شمرند نادانان جز و طمان که بحد  
 الله ضالی و حق ناپسند و در سیر فقهیه مسلمین باخرین نقطه منتهی  
 اسادت در تحت ارادت شهواتی باثرین را فویش منقضی و دفت  
 منقوسه ملعونه را عیشتا پان رسید عیو ماسلامیان بحسن دلالت  
 هدایت پیشوا پان روحانی از مقتضیات دین و این خود با خبر ازادی  
 خدا وادی خود را از دل رقت فرعون امت بر خورده بحقوق مشرعه  
 ملایم و مشارکت و مساواتشان در جمیع امور با جاثین پی بردند و  
 خلع طوق بندگی جبار و استغفار حقوق منصوبه خود سمند و ارا و در  
 یا سالی اتش نپند پشید و پنچین خونهای طبعیه خود را و در طریق این مقصد  
 از اعظم وجبات سعادت و حیات ملیه دانستند و ایشاد و خون خو  
 غلطید با بر حیات در اسات ظالمین از فرمایش سر و مظلومین علیه  
 که فرمود نفوس ایبه من ان تو طاعة اللام علی مصارع الکرام اذنا  
 کردند صد و احکام حج اسلام نجف اشرف که رؤسای شیعه جعفری  
 مذهبنده بر وجوب تحصیل این مشروع مقدس و تعقیب آن بقوای مشیخه  
 اسلامیه اسلامبول که مرجع اهل سنت اند برای عیادت ساختن  
 دین اسلام و چنین احکام جوریه مخالفه ضرورت عقل منقل جتنی شد  
 ظاهر و لسان عیب جوانان را مقطوع ساخت لکن دشمن کرکان آدمی خوار  
 ابران چون برای بقاء شجره خبیثه ظلم و ستم و اغضاب قایم و  
 مسلمین و سبله و دست بزی بجز از اسم حفظ دین نیاقتند لهذا بنسبت  
 فرعونیه که اخافان بدل دینکم گفت از این اسم بی مستی و لفظ خالی  
 از معنی دفع بد نکرده با فرغته ابران هدایت کردند آنچه کردند شناسع عهد  
 ضحاک و چنگیز را بچند و دیندار پیش خواندند و سلب فعالیت ضایع و



خاکین فایرد و عدم مسئولیت عا بفعل و نحو ذلك از صفات خاصه الهیه  
 غراسه را از جاذبه و با اسلامیت عنا فی شمرند و از انوده ساختن شرع  
 فویم بچنین لکه ننگ و غار عظیم هیچ پروانه کرده در جمع منجیان عیب  
 بدن اعلان و چنین ظلم را بنا حث مقدسه نبوت خمیه صلوات الله علیه  
 و بلکه ذات اقدس حدیث را تعالی ثانه هم مستبدانه روا داشتند درجه ظلم و  
 استبداد را باین مقام منتهی و ظلم بخالق را وسیله ظلم بمخلوق قرار دادند خدا  
 الله العظیم و کذا بقول ثم کان عاقبة الذین اساءوا السوء ان کذبوا بايات  
 الله و کانوا بها لیهزولین

و چون بمقتضای حدیث صحیح از اظهر البیدع فعلی العالم ان بظهر علم والا  
 فعلیه لعنة الله سکوت از چنین زندق و الحاد و لعب بدین معین و عدم  
 انضار شریعت مقدسه در دفع این ضیم و ظلم بین خلاف تکلیف بلکه  
 مساعدت و اعانتی در این ظلم است لهذا این اقل خدام شرع انور و مقام  
 این تکلیف و قیام باین خلعت برآمده لازم داشت مخالفت این زندق و الحاد و  
 با ضرورت دین اسلام اشکار سازد امید که بعون الله تعالی و حسن ثابته  
 بدوجه قبول فائز و موجب قیوط انسابین گردد و ما توفیقی الا بالله علیه  
 توکلن الیه انیب و هو المستد للضواب

و چون وضع رساله برای تنبیه امت بضرورت شریعت و تنبیه ملک  
 از این زندق و الحاد و بدعت است لهذا نامش را تنبیه الامه و تنبیه الملله  
 و مقاصدش را دوطی یک مقدمه و رسم پنج فصل و خاتمه ابرار  
 مینمایم

اما مقدمه و تشریح حقیقت استبداد و مشرفطیت دولت و  
 تحقیق قانون اساسی و مجلس شورای ملی و توضیح معنی حریت مساوات



بدانکه این معنی نزد جمیع امم مسلم و تمام عقلاء عالم بران متفقند  
 که چنانچه استقامت نظام عالم و تعیش نوع بشر منوط بر سلطنت و  
 سیاست است خواه قائم بشخص واحد باشد یا بهیئت جمعی و چه آنکه تصد  
 ان بحق باشد یا اغضاب بقهر باشد یا بودا است یا بانتخاب همین طو  
 بالضروره معلوم است که حفظ شرف استقلال و قومیت هر قومی هم چنانکه  
 راجع بامنیات دنییه باشد یا وطنیه منوط بقیام امارتشانست بنوع  
 خودشان و الاجهات منبازیه و ناموس اعظم دین و مذهب شرف  
 استقلال وطن و قومیتشان بکلی نیست و نابود خواهد بود هر چند بلای  
 مدارج ثروت و مکت و آبادانی و زرق مملکت نائل شوند و از این  
 جهت است که در شریعت مطهر حفظ بیضه اسلام را اهم جمیع  
 تکالیف سلطنت سلامیه را از وظایف و شئون امارت مقرر فرموده  
 و تفصیل مطلب هر کول بمباحث اقامت و خارج از این مبحث است واضح  
 که تمام جهات راجعه بتوقف نظام عالم باصل سلطنت و توقف حفظ  
 شرف و قومیت هر قومی امارت نوع خوشان منتهی بدو اصل است  
 اول حفظ نظامات داخلی مملکت تربیت نوع اهالی و رسانیدن  
 هر ذی حق بحقوق خود و منع از تعدی و تجاوز و احاطت بعضهم علی بعض  
 الی غیر ذلک از وظایف نوعیه راجعه بمصالح داخلی مملکت و ملت و  
 تحفظ از مدخله اجانب و تحذیر از حیل معوله و رانیات تمیه قوه دفاعیه  
 و استعدادات حربیه و غیر ذلک و این غیره را در لسان معشر عربین حفظ بیضه  
 اسلام و سائر ملل حفظ وطن خوانند و احکامیه که در شریعت مطهر  
 برای قانیه این دو وظیفه مقرر است احکام سیاست و تمدنی و جزو و قریب  
 از حکمت علمیه شریف اند شدت اهتمام عظامه از سلاطین مقدمین خرس



و در مد و انتخاب حکماء کاملین در علم و عمل برای وزارت و فصدی  
 و قبول آنان هم با کمال توجه از ترفع قاهرانه از این جهت بوده و بلکه ابتدا  
 جعل سلطنت و وضع خراج و ترتیب سائر قوای نوعیه چه از انبیا علیهم السلام  
 بوده و یا از حکماء برای قاعده این وظائف و تمثیل این امور بوده و در  
 شریعت مطهره هم با تکمیل نواقص و بیان شرایط و قبولان بر همین وجه  
 فرموده اند و کیفیت استیلا و تصرف سلطان در مملکت با عنایت  
 انحصار آن در تملیکه با ولایتیه بودن و شق ثالثند داشتن بر یکی از دو وجه  
 منصوب و تواند بود اول آنکه مانند امار مالکین نسبت با موال شخصی  
 خود یا مملکت و اهلیت معامله نماید مملکت را بماند مال خود انکار و  
 اهلیت مانند عبید و اماء و بلکه اغنام و احشام برای ملذات درک  
 شوائش مسخر و مخلوق پندارد هر که را با این غرض واقعی و در مقام تحصیل  
 فایده و به مقتضای کند و هر که را منافی با آن از مملکت که ملک شخصی خود  
 پنداشته تبعیدش نماید و با اعدام و قطعه قطعه بخورد سکنانش دهد و  
 یا اگر کان خو بخواره را بر بچش خوش بخرش و بهیبت غارت اموالش و دار  
 نماید و هر مالی را که خواهد از صاحبش انتزاع و یا بچپاول چنان اطرافش  
 بچشد و هر خفی را که خواهد احقاق و اگر خواهد یا بکش کند و در  
 تمام مملکت به تصرفی مختار و خراج را هم از قبیل مال الاجاره و حق الارض  
 ملک شخصی خود استیفاء و در مصالح و اغراض شخصی خود مصرف دارد  
 و اهما مشر و نظم و حفظ مملکت مثل سائر مالکین نسبت بمنزاع و  
 و مستغلاتشان منوط بازاده و میل خودشان باشد اگر خواهد نکند  
 و اگر خواهد باندك چابلو به بحر نف بچشد و یا برای تهیه مضارفات  
 اسفار طوبه و خوش گذرانی بفرشد و باز من گذارد



و حتی نشانی نماند از او اگر خواهد ترخیص و بی ناموسی خود را  
بر ملا سازد و باز هم با قدرت و شوها از صفات عدل و خیر  
خود را تقدیر نماید و اعوانش مساعدش کنند تمام قوای مملکت را تو  
فهر و سنبلا و شهوت و غضبش دانند و بر طبق آن برانگیرند لا یستل  
عما یفعل هم یستلون و این قسم از سلطنت چون دل بجا خانه و ازین  
نصرف احوال کین در املاک شخصی خود و بر طبق اداره و منیل  
شخصی سلطانت لهذا تملک و اسبند او به گویند و هم اسبند او به  
و اعصاب و تسلیت و تحکیم هم خوانند و جهت شمه و مناسبت  
اسماء مذکوره هم با مستحق ظاهر است و صاحب این چنین سلطنت را خاکیم  
مطلق و خاکیم با امر و مالک و غایت ظالم و قهار و امثالک نامند و  
که گرفتار چنین اسارت و مقهور و این ذلت باشند اسراء و اولاد و اوقاف  
گویند و هم بملک خطای که حالشان تمام و صفات است بخیر از اینها  
مقصود خود لهذا متصرفین که بمعنی صفات و اینها مشهور شدگان  
هم خوانند و بلکه بمناسبت آنکه حظ این ملک مستحق و فایده داران سلطانت  
از حیثان هست خود از قبیل حظ بنان است که فقط برای قضاء حاجت  
دیگران مخلوق و حظ استغلائی از وجود خود ندارند لهذا این چنین  
مطلوبه جاهله بخوف و ظالم بعضی خود را مستنشین که بمعنی کما هم صاحب  
شناخته شدگان هم خوانند و در حیات تحکیم این قسم از سلطنت است  
اختلاف ملکات نفسانیه و عقول و ادراکات سلاطین و اعوانشان و اختلاف  
ادراکات و علم و جهل اهل مملکت و وظائف سلطنت و حقوق خود در جاست  
نمودن یا مشرب بود نشان و فاعلیت مایشام و خاکیم ما برید و عدم مشرب  
عما یفعل مالکیت غایتی غیر از املا و صفات خاصه الهیه بلکه از



سایر افتام و کلمات و امانات بهمان نحاسه و مراقبه و مسئولیت  
 کامله منحصر و بالاخرین وسیله که از برای حفظ این حقیقت و منع  
 از تبدل و اداء این امانات و جلوگیری از آنکه ارتکابات شهوانی  
 و اغمال شایسته استبداد و استبداد متصور تواند بود همان عصمتی است  
 که اصول مذهب طائفة امامیه بر اعتبارش در ولی نوعی مبتنی است  
 چه بالضروره معاقب است که با آن مقام والا عصمت و علو مرتبه  
 و انخلاص از شهوات بهیبه و اجتماع سایر صفات لازمه آن مقام را علی که  
 احاطه مقتضیه با آنها خارج از اندازه عقول و ادراکات نوع است هر  
 اصابت و افع و عدم وقوع در منافیات و صلاح حتی از روی خطا  
 و اشتباه و هم چنین درجه محدودیت و محاسبه و مراقبه الهیه غایبه  
 و مسئولیت و اشیاء و الی تمام امتیاز بر خود الی غیر ذلک من الوفا  
 بجای منتهی است که لا یصل الی ادراک حقیقت اهد و لا ینال کهنه  
 عقل البشر و بادست وی نبودن بان دامن مبارک اگر چه یند و  
 تواند شد که شخص سلطان هم خودش مانند نوشیروان مستجمع  
 کمالات و هم از امثال ابود و جمهر قوه علیه و هیئت مسدوده و  
 دادر نظامی انتخاب نموده بر خود نکارد و اساس مراقبه و محاسبه  
 و مسئولیت را بر نپای دارد لکن گذشته از آنکه باز هم بمبارکت و  
 مساوات ملت با سلطان و تساوی ابواب استیارات و دمالیه و غیرها  
 و هم چنین بازادی ملت در اعتراضات و غیرها غیر فانی و از مقوله  
 تفصل است نه از باب استحقاق علاوه بر همه اینها مصداقش منحصر و ناپای  
 تر از عتقاء و از کبریت اهراند و در هیئت و اطوارش هم از منغلات است  
 و خابت اینر بحسب قوه بشریه جماع این جهات و اقامه اش با اطراد و



رسبت بجای آن توه غاصمه عصمت و حنی با منصوبیت مقام  
هم ممکن و مجازی از آن حقیقت و سابقه و صورتی از آن معنی و قاعده  
تواند بود موقوف بر دو امر است

اول مرتب داشتن دستوریکه بنجد مذکور و تمیز مصالح نوعیه  
لازمه الاقامه از آنچه در آن حق مداخله و تعرض نیست کاملاً وافی و کفایت  
اقامه آن وظائف و درجه استیلاء سلطان و از ادنی مدتی و تشخیر  
کلیه حقوق طبقات اهل مملکت را موافق مقتضیات مذموب بطور رسبت  
منظم و خروج از وظیفه تکمیلی و امانت داری بهر یک از طرفین  
افراط و تفریط چون خیانت بنوع است مانند خیانت در سایر امانات  
و سها موجب انزال ابدی و سایر عقوبات مرتبه و خیانت باشد  
و چون دستور مذکور در ابواب سیاست و نظامات نوعیه بمنزله و سها  
علیه تقلید به در ابواب عبادات و مقامات و نحوها و اساس حفظ  
محدودیت مبتنی بر عدم تخطی از آنست لهذا نظام نامه و قانون  
اساسیش خوانند و در صحت و مشروعیت آن بعد از اشتهال بر تمام  
جبهات را چه بنجد مذکور و استقصا جمیع مصالح لازمه نوعیه  
جز عدم مخالفت فصولش با قوانین شرعیه شرط دیگری معتبر نخواهد بود  
و نرید توضیح این امر و جهاتی که رعایتش در تمامیت این اساس لازم است  
بعد از این خواهد آمد انشاء الله تعالی

دوم استوار داشتن اساس مراقبه و محاسبه و مسئولیت کامله  
بکاشتن هیئت مستده و زاده نظاره از عقلاء و دانایان مملکت  
و خبر خواهان ملت که بحقوق مشترکه بین الملل هم خیر و وظائف  
و مقتضیات سیاست عصر هم آگاه باشند برای محاسبه و مراقبه نظام



در اقامه وظائف لازمه نوعیه و جبا و کبری از هر گونه نقضی و تفریط  
 و مبعوثان ملت و قوه علییه ملک عبارت از آنان و مجلس شورای  
 ملی مجمع رسمی ایشانست و محاسبه و مسئولیت کامله در صورتی متفق  
 و حافظ حدود و دین و مانع از تبدیل ولایت بما لکبت تواند بود که <sup>طی</sup>  
 متصدیان که قوه اجرائیه اند و در تحت نظارت و مسئول هیئت <sup>شان</sup> معی  
 و آنان هم در تحت مراقبه و مسئول خادمان باشند و فور در هر یک از  
 این دو مسئولیت موجب بطلان محدودیت و تبدیل حقیقت ولایت  
 افتات بهمان محکم و استبداد متصدیان خواهد بود در صورت انتقال  
 مسئولیت ولی و یا بحکم و استبداد هیئت مبعوثان در صورت انتقال  
 مسئولیت تانبه و مشروطیت نظارت هیئت منتخبه مبعوثان بنابر  
 اصول اهل سنت و جماعت که اخبار اهل اهل حل و عقد است را در  
 این امور متبع دانسته اند بنحی انتخاب ملت متحقق و متوقف بر امر  
 دیگری نخواهد بود و اما بنابر اصول ما ظانفیه امامیه که اینگونه امور  
 نوعیه و سیاسیه امور است از وظایف نواب عام عصر غیبت علو  
 مغیبه السلام میباشد اشتمال هیئت منتخبه بر عده از مجتهدین عدول  
 و یا ماذونین از قبل مجتهد و تصحیح و تنقید و موافقتشان در اراء صادر  
 برای مشورت عین کفایت و نیز توضیح این مطلب هم بعد از این خواهد آمد  
 و از آنچه بیان نمودیم ظاهر شد که پایه و اساس قسم اول از سلطنت  
 که ذاتی عبارت از مالکیت مطلقه و فاعلیت ما ایشاء و مالکیت مایه  
 است بر مسخریت و مقهوریت و قاب ملک در تحت ادارت سلطنت  
 و عدم مشارکت فضلا از مساواتشان با سلطان در قوه و سایر نوعیات  
 مملکت و اختصاص تمام آنها بشخص سلطان و موکول بودن تمام اجرائات



باراده او مبتنی و عدم مسئولیت در ادتکابانهم از فروع این دو اصل  
 و تمام و پراپنها ای بزبان و شنایع مملکت و پراپنه ساز و خاتمان ملک  
 بر اندازان سامان که روزگار دین و دولت و ملک را چنین تیار  
 نموده و بر هیچ حد هم واقف نیست همه را این بابت و لا بیان بعد العباد  
 و لا اثر بعد عن و اساس قسم دوم که ذاتی عبادت ساز و لا بابت بر افتاده  
 مصالح نوعیه و بهمان اندازه محدود است بیکران بر آزادی رقاب ملک  
 از این سادت و وقت منحوسه ملعونه مشارکت و مشاوراتشان با  
 همه بیکر و با شخص سلطان در جمیع نوعیات مملکت افعالیه و غیرها  
 مبتنی و حق محاسبه و مراقبه داشتن ملک و مسئولیت متصدیان هم  
 از فروع این دو اصل است و در صد اسلام استحکام این دو اصل  
 مسئولیت مترتبه بر آنها بجای منتهی بوده که حتی خلیفه ثانی با آن عهد  
 و هبیت بواسطه یک پیرهنی که از حله پیمانه بر تن پوشیده بود چون قیامت  
 احاد مسلمین از آن علما بدان اندازه نبود در فراز منبر از آن منور  
 و جواب از بجهاد و لا سمعاً و لا طاعة شنود و اثبات آنکه پسر شعیب  
 الله قیامت خود را بیدار بخشد و آن پیرهن از این دو حصه ترتیب  
 یافته است اعتراض ملک و اماندفع ساخت و هم در موقع دیگر  
 و جواب کلمه امتحانیه که از او صادر شد بود لنقومنک بالتیف  
 استماع و بچرا ندازه از این درجه استقامت است اظهار و بشاشت نمود  
 و ما را می که این دو اصل و فروع مترتبه کما جمله الشارح محفوظ و  
 سلطنت اسلامیه از نحوه ثانیه بخوه اولی متحول نیافته بود و سر  
 سیر ترقی و نفوذ اسلام محیر عقول عالم و پس از استیلاء معاویه  
 بنی العاص و انقلاب و تبدل تمامی اصول و فروع مذکوره و کیفیت



سلطنت اسلامیه با صدا دانها ما دامیکه حال ساثر ملل هم بدین  
منوال و گرفتار چنین ساروت بودند باز هم خالت و قوفی برای اسلام  
محموظ نبود و بعد از پی بردن آنان بمبادی طبیعیه انجمنان ترقی خوا  
گرفتن و پیرخی نمود نشان ازان دستور و قهقری بر گردانیدن طوائف  
امت مسلمانان بمصاحبت بحالت جاهلیت قبل از اسلام و در  
وقیت بجهتیه و نشاء خبیثه نیابتیه بعد از فوز بعالم انسانیت نتیجه  
چنین منعکس ساخت ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم و  
بالجملة چنانچه اساس قسم اول راستغبار و اشراق رقاب ملک و تحت  
ارادات خود سران و عدم مشارکت فضلا از مشارا نشان با سلطان  
مبتنی و عدم مسئولیت هم منفرع بر انت اساس قسم دوم هم بر  
ازادی ازان عبودیت و مشارکت و مساواه احاد ملک و با شخص  
نوعی در جمیع نوعیات مبتنی و مسئولیت هم از فروع انت و در کلا  
مجید الهی عز اسمه و فرما پشایط صادره از معصومین صلوات الله  
علیهم در مواقع عیدیه همین مفهوزیت و تحت حکومت خود سران  
جائزین را بنمودیت که نقطه مقابل این حربیات تعبیر پروان دین  
دین اسلام را بتخلیص قایم نشان از این ذلت هدایت فرموده اند چنانچه  
در کیفیت استیلاء فرعون بر بنی اسرائیل با اینکه هر گاه امانتد قبطیا  
پالو هیت پرستش نموده و از این جهت در مصر معذب و محبوس و از  
بارض مقدسه ممنوع بودند مع هذا در سور مبارکه شرا از لسان حضرت  
علی نبینا و اله و علی بن ابی طالب فرعون مبرقا بد و ملک نعمتمنها علی ان عبد  
بنی اسرائیل و در اثر مبارکه دیگر از لسان قوم فرعون مبرقا بد و قومنا لانا  
عابدین و از اثر مبارکه دیگر که هم از لسان آنان مبرقا بد و انا قوم قاهر



ظاهراست که عیود بن اسرائیلان عبارت از همین مقهور و بتی است که بد  
 کفر و کفار بودند و هم اشرف کائنات صلی الله علیه و آله و آیه متواتره بین<sup>الایه</sup>  
 دو مقام اخیار و استیلاء شجره ملعونه امویه و دولت خبیثه مرزبانیه صفا  
 اذ ابلیح بنو القاصر ثلثین اتخذوا دین الله دولا و عباد الله حولا و کلمه مبارکه  
 خولنا صاحب جمع البحرین بعید نفسیه و در قاموس بواسی و نعم هم<sup>نعم</sup>  
 داده و آیه مبارکه و ترکتم ما خولنا که و ذاء ظهور که هم دلیل تعیم حاصل<sup>نعم</sup>  
 حدیث مقدس نبوی که منضمین اخیار بغیب است آنکه بعد از بلوغ عدد شجره  
 ملعونه بی نفر دین و ایدولت تبدیل و بنیدکان خدا را عید و امان و موافقه  
 بخود قرار خواهند داد مید<sup>مخوید</sup> سلطنت سلامیه از نحوه و لایسته بتملکه و اغضا  
 و قاب مسلمین را در این حدیث مبارکه که از دلائل نبوتش یقین و با کمال  
 عدد مرسوم منوط فرموده اند صلی الله علیه و آله الطاهر و خست سید اوصیاء علیه  
 افضل الصلوة و السلام هم در خطبه مبارکه قاصعه و در نهج الیلاغه در  
 شرح محنت و ابتلائی بنی اسرائیل با ساری و عذاب خرقونیان صبرا بدخدا  
 الفراعنه عید و تفسیر بن عیودیت چنین فرموده فناموهم العذاب جرعا  
 المراد فلم یبرح الحال بهم فی ذل الهلکه و قهری الغلبه لا یجدون حبله فی امنا  
 و لا سبلا الی القاع و هم در همان خطبه مبارکه و دینیان استیلاء اکاسره و  
 قیاصره بر بنی اسمعیل و بنی اسرائیل با آنکه نه از ادعا خدا فی امی و نه  
 از داستان پرستش و ستمی و جز طرد و تبعیدشان از مساکن و لکشانی  
 شامان و اطراف دجله و فرات بصحرای درمنه زاد بیاب و علف خنجا<sup>نجم</sup>  
 سیره جاثربین اعصار است فیه کربا سر یکننداشند مع ذلک انحضرت صریحا  
 همین محنت عیودیت مقهور دین و دبیوت قاهرین دانسته و صفا باید  
 کانت الاکاسره و القیاصره ادبا بالهم یجئان و منهم عن ریف الافاق و بحر



المراقب منابت الشجر الخ وهم در خطبه مبارکه دیگر پس از اظهار شده از ملا<sup>تشان</sup>  
 قلب مبارکش از نفاق و عصیان اهل عراق و اخبارشان بآنکه بمکافات این  
 علما از چنان نعمت عظمی محروم و در تحت حکم بنی امیه اسیر و در خوا<sup>هد</sup>  
 شد و بسو موندنک سوء العذاب بعد از آن فرما بشت چنین میفرماید و ایم  
 الله لنجدن بنی امیه از باب سوء من بعدک عدول و تغییر از ولایه از باب برای  
 افاده همین معنی و یا نبوی سابق متواتر بین الامة متحد المفاذ است و هم سرور  
 مظلومان علیه السلام تمکین از حکم و عی<sup>نه</sup> امیه را ذلک عبودیتش میباشد و در  
 جواب رجاس و اذال اهل کوفه که انزل علی حکم بنی عک<sup>ل</sup> بمحض عرض<sup>ش</sup> دانسته  
 چنین میفرماید لا اعطیکم بیگا اعطاء الذلیل ولا اقرکم اقرا والعبد هم  
 میفرماید و هیهات عنا الذل انما الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون و جد<sup>د</sup>  
 طابت و حجور طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه من ان توثر طاعة اللئام علی  
 مضارع الکرم طاعت فجره و تن و دزدان بحکم لئیمانرا عبودیتشان دانست  
 و چنانچه علی علیه السلام فرموده کیف یلوی الی الذنبه جید السوا الله  
 مالواها خضوع نفس قدسیه حضرتش از ان اباء فرمود و از برای حفظ  
 حریت خود و توحید پروردگارش تمام هستی و دارائی را نداده و این سن<sup>د</sup>  
 کریمانه برای حرار امت استوار و از شوائب عصبیت مذمومه تنزه<sup>ش</sup> فرمود  
 و از این جهت است که در تواریح اسلامیه صاحبان نفوس اسیر را که  
 باین سنت مبارکه دفن و چنین فداکارها نمودند اباء الضیم و احرار<sup>ان</sup>  
 نامیده همه را خوشه چینان خرمن و از قطرات دریای ان اباء و حریت  
 شمرند و خود حضرتش صلوات الله علیه علی المستشهدین بین بدیه هم  
 حربین بر تدوینا حی بعد از خلع طوق رقت و خروج از ریفه عبودیت  
 آل ابی سفیان و ادراک شرف حریت و فوز بقیام و شهادت و دان رکاب<sup>ان</sup>



بمنعیت علیای حق پیش شود و بجلت والای انشا الحرحر کما ممتکنا منک انت  
 الحرحر فی الدنیا و انت الحرحر فی الآخرة سرافرازش فرمود و هم بمقتضای انشا  
 زارده در تفسیر آیه مبارکه وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
 لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى يَسْبُدُونَنِي  
 لَا يَشْرِكُونَ بِي شَيْئًا و انطباق حضرت اخروعا و افتتاح بر مندرجاتش و  
 باین کرامت حضرت امام ثانی عشر و مهنگ منظر اروا خافذاه و مراد از این  
 شریک بذات احدیت تقدست سبحانه که در این آیه مبارکه و لیس صلواته  
 علیه ذان از ان تنزیه فرموده همین مقهوریت بیعت طاعت طواغیت است  
 است که شخص حضرت چنانچه خودش فرموده و لیس فی عنقی بیعت طاعنه  
 ذماتی بعد مقهوریت بدان میافزاید و بلکه از اخبار زارده در  
 تفسیر آیه مبارکه اتخذوا احبارهم و رهبانهم از بابا من ذون الله و المنج  
 مریم که خدا خود قرار دادن مضارعی احبار و رهبانان را بهمین تمکین  
 و طاعت از پاپان و پادریان تفسیر فرموده اند ظاهر است که چنانچه کرد  
 نهادن بادادان دل بخواهانه سلاطین جور و دستانان ملکیه عبودیت  
 افانست همین طور کردن نهادن بحکمان خود سران و و سام مذاهب  
 و ملل هم که بعنوان دنان اراسته میدهند عبودیت افانست و  
 شریفه مرویه ذوا حجاج که متضمن ذم تغلب از غلاء شود و هو  
 پرستان و پاست و دنیا طلبانست هم مفید همین معنی است لکن  
 استبعاد قسم اول بقهر تغلب مستند و در ثانی بخدعه و تدلیس مبتنی  
 و اختلاف تعبیرات و اخبار که در قسم اول عبادت بنی اسرائیل و  
 اتخذنهم الفراعنه عبدا و در قسم دوم اتخذوا احبارهم و رهبانهم  
 آری بابا فرموده اند ناظر باین معنی و فی الحقیقه منشا استبعاد قسم دوم منک



تلویت را از اینجا ظاهر شد جوید استنباط و صحت مقاله بعض از علما  
 فن که استنباط را بنیاس و دین منقسم و هر دو را مرتبط بهم و حافظ یک  
 دیگر و با هم توأم دانسته اند و هم معلوم شد که قلع این شجره خبیثه  
 و تخلص از این وقت خبیثه که وسیله آن فقط بالنفاس و تنه ملت  
 منقسم است در قسم اول اسهل و در قسم دوم دو غایت ضرورت و  
 بالنسبه موجب صعوبت علاج قسم اول هم خواهد بود و در کارش  
 ما ایرانیان هم بهم آمیختگی و حافظ و مقوم هر یک بودن این دو  
 شبه استبداد و استبداد را عیاناً مشهود ساخت و کشف حقیقت  
 این بهم آمیختگی و مقوم یکدیگر بودن این دو شبه و جهت ضرورت  
 علاج شبهه ثانیه و سرایتش بشعبه اولی بعد از این دو خاتمه شد  
 طی شرح قوای استبداد و طریق تخلص از آن خواهد شد ان شاء الله تعالی  
 و با انجمله تمکین از تحکات خود سرانه طواغیت امت و ذاه زنان ملت  
 نه تنها ظلم بنفس و محروم داشتن خود است از اعظم مواهب الهیه عز  
 اسمہ بلکه بعض کلام مجید الهی بقالی شانه و فرمائش مقدسه معصومه  
 صلوات الله علیهم عبودیت آنان را در مرتب شرک بذات احدیت نقد است  
 اسمانه است و اما لکیت و خاکیت ما پرید و فاعلیت ما نشاء و عک  
 مسؤلک عما یفعل الی غیر ذلک از اسماء و صفات خاصه الهیه جل جلاله  
 و غاصب این مقام هم نه تنها ظالم بعباد و غاصب مقام و لا یتناست  
 انصافش بلکه بموجب خصوص مقدسه مذکوره غاصب و فاء کبریا یست  
 و ظالم بناحت حدیث عزت کبریا هم خواهد بود و بالعکس از ادوی  
 از این وقت خبیثه خبیثه هم علاوه بر آنکه موجب خروج از نشاء  
 بناعت و درجه پست است بعال شرف و مجدالتانیت از مراقب شون



توحید و دلو از ما بمان بوجدانیت در مقام اسماء و صفات خاصه  
 مستدرج است و از این جهت است که اشتقاق عربیت مفصولة عام و  
 تخلص و قابضان از این دقت منحوسه و متمتع فرمود نشان بازادگی  
 خدا دادی از اتم مقاصد انبیاء علیهم السلام بوده حضرت کلیم  
 و هرون علی نبینا و اله و علیهما السلام بنص این مبارکه فارسل معنا  
 بنی اسرائیل و لا تعذبهم فقط تخلص و قابض بنی اسرائیل افاضات  
 و عذاب فرعونیان و ازادانه با خود برد نشان با أرض مقدسه و آباد  
 مقدسه را خواستار بودند و بقاء ملک و دوام عزایش را چنانچه  
 در همان خطبه مبارکه قاصعه تصریح فرموده التزام نمودند و عقد  
 اجابت و تعاقب فرستادند برای ادباعتان اسیرانه مبصر بفرق  
 امان و ازادی اسرائیلیان مودی گردید و هم در همان خطبه مبارکه  
 قاصعه بعد از آن فرمایشی که سابقا نقل کردیم تخلص بنی اسرائیل و  
 بنی اسرائیل از ذل و فتن اکاسه و قیاسه را از خواند نبشت حضرت  
 خاتم النبیین صلی الله علیه و اله الطاهرین احصا فرموده اند الی غیر ذلک  
 از آنچه در تواتر یخ ثبت و از اخبار مستفاد است و اما مساوات تمام  
 افراد ملت با شخص و الی در جمیع حقوق و احکام ستم اهتیا حضرت  
 ختمی مرتبت صلواته علیه اله را در استحکام این اساس عادت ملت بشر مقدمه  
 حضرتش توان فهمید و خوبست از هر بابی نمونه ذکر شود اول مساوات  
 در حقوق و از ادان نشان فرستادن در خورشید علی و زبور مودت انما  
 خدا بجه سلام الله علیها را بخدمت منوره برای فکال شوهرش ابی النعمان از امیر  
 مسلمین و کربن انحصار بشا هده ان و بخشدن و ارجاع تمام مسلمین  
 حقوقشان را بان مغیره باید استفاده نموده که بجه دقت متفر فرموده اند



دوم مساوات در احکام از آنست که بنویسند بنمایند عیاس و پیر عیاس  
عقیل با آنکه با مجبوری به ایشانرا بجنک آورده بودند با سائر اسرا و قریب  
حی در بستن دکنها و بازوها ایشان باید که هر مشق گوشت که اصلا جهت  
فادیه و مائزه در کار نیست

سیم درجه مساوات در مقاصد و مخایات را از برهنه فرمودن  
و کشف میارک و فرزند منبر و همان قریب احوال با ایشانرا در معرض و حاضر  
فرمودن تا انبانه با عیاس مشوق برای مقاصد نمودن سواره بمحض ادعا  
آنکه در بیرون سفار هنگامیکه برهنه بوده تا از پاره با عصای ضرب بود  
از ناله مخافت و بکشتن دست و پا الاخره قناعت او بنویسند تا تمام نبوت  
کرد و کشف میارک بود و هم از فرمایش حضرتش که در مجمع عام برای  
استقامت این اساس مبارک محالی را فرض و فرمود اگر از صد بقیه طاهره  
سینه النساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها سرفش کردند و کشف میارک را  
قطع خواهم نمود باید استنباط نمود که یکجا منتهی و ناهیه اندازه برای اقتضای  
افادگی در مطالبه حقوق را مقدر فرموده اند و از برای احیاء همین سنت  
و پیروی مبارک و محو بدعت تفضیل و عطاء و اسناد و اطایع و تبولاد  
و برپاداشتن اساس مساوات بود که در عصر خلافت شاه ولایت علیه  
افضل الصلوة والسلام از آنهم فتن و حوادث برپا و حتی بزرگان اصحاب  
مانند عبداللہ عباس و مالک اشتر و غیرها برای اطفاء نواثر فتنی  
البحر و فتنه و پیروی مندرجہ سابقین داد و عطاء و تمت و تفضیل سابقین  
مرد دین مهاجرین اولین و امهات مؤمنین را بر لایحین تابعین و ابرار  
نارزه مسلمانان از حضرتش استدعا نموده و اینچنان جوابهای سخت شنوند  
داستان حدیث مجاهد و جواب یکضاح کردند خواستن برادر شرعی



و عناای مکه مقام عصمت بفرستش سیدالشهد علیه السلام برای  
استفراض بکند غسل از بیت المال که معاویه بران عداوت از شنیدن  
انها کوبت و گفت آنچه گفت و عار به مضمونه خواندن یکی از بیت  
ظاهر کردن بندی از بیت المال و آن فرهادش صخره صانک  
الی غیر ذلک از آنچه در کتب سیر مکتوبه و موجب سرنویری تمام مدعیان  
بسط عدالت و مساوات همه برای حفظ این و کن اعظم و خروج  
از عهد مسئولیت مترتبه برانست و از برای پیرای و متابعت همین  
است و سیره ما خوزه از اندباء و اولیاء علیهم افضل الصلوة و  
السلام است که در این عصر فرخنده که عصر سعادت و تقصت و انقضا  
دوره اسارت و انتهاء سیر فقهی اسلامیان بیغونه تعالی باشد  
و یابین فقهاء و دینانین و فناء مذهب جعفری علی مشید  
افضل الصلوة والسلام هم در استنفاذ حریث و حقوق معصوبه علیه  
و تخلص رقابتان از ذل و قبت و اسارت جابرین همان هشت مجدان  
مطابق همان سیره مقدسه مبارکه مبدول و بر طبق دستور مقرر در  
شریعت مطهره که ما لا ینزول کله لا ینزول کله در تحویل سلطنت  
جائزه غاصبه از نحوه اولی که علاوه بر تمام خرابیهای عیانیه اصل  
دولت اسلامی را هم با نفراض غافل مشرف نموده است بنحوه ثانی  
که خاصم اکثره و فساد و مانع استیلاء کفر بر بلاد است بذل مبهجه و خماهد  
لازم و حفظ بیضه اسلام را محروم و فرموده و عیفره ما پند و چون بدین  
تنبه غیر تمدان اسلام باز در رقابتان از رقبت جابرین و مضارکت مسافران  
و تمام تو عنای مملکت با غاصبین و بی بودن بخطرات قرشیه براسنداد  
و فعال ما پند بودن ظالمین برای جردشان و طلب شوخان بمطلب اعظم



وسیله و انوی سبب است لهذا همان شعبه استبداد در پی باقتضای آنها  
 وظیفه مفایه خود که حفظ شیعه خبیثه استبداد را با هم حفظ دین  
 قدیما و حدیثا متکفل بوده و هست خطاب مستطاب و لا تلبسوا الحق بالباطل  
 و تکفوا الحق و انتم تغلبون را مانند مخاطبین اولین آن پس پشت انداخت  
 و این در اصل سعادت و سرهائیه حیات است که دانسته حفظ حقوق ملیه  
 مسئولیت ولایه و غیرها همه مترتب بر آنها است محض نفرو صرف قلوب بی  
 نبرون ملت بمطلوب بصورتهای دشت قبیح دیگر جلوه کرناختن ماحریت  
 مظلومه مقصوبه ملت از ذل بحقیقت جاثقین را که دانستی از اعظم مواهب  
 الهیه غراسه بر این نوع و اعتصابش در اسلام از بدع شیعه ملعونه بنی العاص  
 و استغنازش از غاصبین از اتم مقاصد انبیاء و اولیاء علیهم السلام بوده  
 بموهوش خواندن قناعت نکرده بصورت بی مانعی فقه و ملحدین مع  
 در اجتهاد و منکرات و اشاعه کفریات و بخرنی مبدعین در اظهار بد  
 و زندقه و الحادش جلوه دارند و حنی عجاب پیرن آمدن زنان و نحو ذلك  
 از آنچه بدانشان استبداد و مشروطیت از بحر اخضر بی ربط تراست  
 و مسیحیان بواسطه منع مذهبه ندانستن از آنچه در ایشان مثل روس  
 متبذره باشد یا مثل فرانسه و انگلیس شوریه علی ای حال در او تکالیف  
 بلا مانعند از لوازم و مقتضیات این حرب مظلومه مقصوبه شمرند و بامان  
 در قوی حقوق و سایر نوعیات را که شهب اشرف کائنات صلی الله علیه  
 محض استحکام این اساس سعادت است گفتفهای میار کوا در چنان حال  
 شدت مرض برای استیفاء قصاص ادعائی کشود و حضرت شاه ولایت  
 علیه افضل الصلوة والسلام هم برای دفع بد نفرویدن ازان و نشویه  
 فیما بین سابقین بدوین یا ابرائیان تازه مسلمانان انهم مخمها کتبت



تا غایت در محراب عبادت شریک نهادن نوشید بصورت مساوی  
 صلحین با اهل فتنه در ابواب توارث و مناجح و مناصر و دبا تر <sup>ند</sup>  
 و بلکه مساوات اصناف مکلفین مانند بالغ و نابالغ و عاقل و مجنون  
 و صحیح و مریض و مختار و مضطر و مؤثر و معسر و قادر و عاجز الی غیره  
 ذلك اذا اِنجرا خلافاً لها منشأ اختلاف تکالیف و احکام و بدایستان  
 مشروطیت و استبداد از قلم اطلاق بیداشت و اهم از مقتضیات شرعی <sup>اند</sup>  
 و بالجملة چون سرافقه سعادت و حیات ملی محکومت سلطنت مسئولیت  
 مقومته ان و حفظ حقوق ملتیه هم منتهی باین دو اصل است لهذا این دو <sup>صفت</sup>  
 عظمای الهیه عزائم را بچنین صور قبیحه در آوردند غافل از آنکه اقتضا  
 بکل اندودن محال و دهنه در پای نیل دایره نیل مسدود خواستن  
 از ابلهائی است ملت ایران هر چند چشم و گوش بشهره و از مقتضیات دین و ضرورت  
 مذهب بواسطه کان ماها بجز مجبور ملتیه و آزادی از این وقت ملت  
 و مساوات با غاصبین حریت و حقوقشان پی نبرده و جز مستحیث برای  
 خوش گذرانی و جپا و لغت خوردان معتم و کلاهی رتبه و مقامی برای خود  
 تصور نکرده و حتی بی ربط بودن این امور را با اساس مشروطیت <sup>ند</sup>  
 استیلائی بخارین هم بر نخورده باشند مع هذا کله این مقدار را خوب میفهمند  
 که اینهمه نیازهای عقل و دانا بآن و غیر متندان مملکت بطبقاتهم من  
 العلماء و الاخیار و التجار و غیرهم در استنفاد حریت و مساواتشان برای  
 فرستادن توأمین خود بی حجاب بیازاد و مواضلت با یهود و نصاری  
 و شوکیفینا بین امثال بالغ و نابالغ و بحود ذلك در تکالیف بی ضایع  
 فقیر و مبدعین و واجبهات بمنکران و اشاعه کفریات و اشیاء ذلك  
 نخواهد بود و در ساء و پیشوایان مذهب هم جز بر آنچه حفظ بیضه اسلام



و خراست مما لك اسلامته بان متوقف باشد چنين احكاما كبت و مخرج  
 بآنكه مخالفت بمنزله محاربه امام زمان ارد و خافذ است نخواهند فرمود  
 و هم ايندسته جناب و طاعت امت و صاحبان احكام شريعت و راجع  
 دهند انحاء فصول و بخود در ملك زلم خوب شناخته و مي دانند كه در  
 از تكايات شيعه چنگيز به جز حفظ مقام مالكيت تعاقب فاعليت ما ايشان  
 و خاكيت پريد و عدم مسئوليت عما بفعل مقصود هم و بگوي اصل انكار  
 نوسيد و در نظر نداشتند و هم چنين انصاف مادسته ظالم پيشان عصر  
 و حاملان شيعه استبداد ديني هم بتمام اوصاف كه در و ايت احتياج  
 براي علماء سوء و ذاه زمان دين مبين و كراه كنند كاذب ضغما منله  
 مقدار فرموده در آخر همه ضيف بايد اولئك اضر على ضغفاء شيعتنا من  
 جيش يزيد لعنه الله على الحسين عليه السلام كما ينبغي فهميد و مي دانند كه  
 از اين دو وجه ممدستي با ائمه اين در زمان چه و مقصود مان چيست و  
 در عنوان ايه مبارك و اذا اخذ الله ميثاق الذين اتوا الكتاب لتبيننه  
 للناس فلا تكفون فنبذوه و داء ظهور هم و اشر و ايم ثمن قلوب و  
 ما جثرون من درج ساختيم و بالاخره جز انصاح ابدى و خردى دارين  
 و عذاب اليم الهى سودى نخواهد بود سنة الله فى الذين خلوا من قبل و  
 لن نجد لسنة الله تبدلا و خوليت عنان قلم و از شرح اين فضيحت  
 كه تبعاتش هر چه باشد با و هم عائد بنوع است كوفته كشف حقيقت  
 اين مغالطات را بموقع خود احواله و بغيرت مندرجات فصول پنجگانه  
 مقدمه و ختم كنيم و اجمالان بدین ترتيب است اول آنكه حقيقت ملطه  
 صبحوله در دين اسلام و ساير شرايع و ارباب و بلكه نزد حكاء و عقلاء  
 غير متدينين عالم قديما و حديثا همه بوجه ناني محبول و محو بشن و



اول مکار از بدع ظالمانه طواغیت هم و اعصار است  
 و زمانه که در این عصر غیبت که دشت امت افدامان عصمت کوا  
 و مقام ولایت و نیابت نواب عام و دافاه و ظائف مذکوره هم  
 مغضوب و انتراعش غیر مفید است ایا ارجاعش از نحوه اولی که ظلم  
 زائد و غضب اند و غضب است بخود ثانیه و بخود استیلاء جوری نقد  
 ممکن واجب است و یا آنکه مغضوبیت مقام موجب سقوط این  
 تکلیفات

ستم آنکه بر تقدیر لزوم بخود مذکور ایا همین مشروط است و کمینه  
 که دانسته دکن مقوش دوام و وسیله متحدند منحصر دانسته متعین  
 و خالی از محذور است بانه

چهارم در ذکر بعضی سادس مغالطات القابیه و دفع آنها  
 پنجم در بیان شرائط تحت مشروطیت مداخله بیعوثان ملت در این  
 نایب و وظیفه علمیه آنان بر وجه اجمال

فصل اول در توضیح امر اول و کلام در دان در دو مقام است  
 اول در بیان اصل محذوریت استیلاء و سلطنت مجبوله و جمیع شرایع و  
 ادیان با قاعده همان و ظائف و مصالح لازمه نوعیه

دوم در کشف درجه این محذوریت و حقیقت آن  
 اما امر اول از آنچه در مقدمه گذشت ظاهر و هویدا چه بیدان  
 آنکه دانسته اصل تاسیس سلطنت و ترتیب قوی و وضع و خراج و غیر  
 ذلک همه برای حفظ و نظم مملکت و شبانی کله و تربیت نوع و  
 دغایت و عبت است نه از برای قضاء شهوات و درک مرادات  
 کرکان آدمی خوار و شخیر و استعباد و قاب ملت در تحت اذات خود



سرانجام این کارخانه سلطنت مجنوله در هر شریعت و بلکه نزد هر غافل چه  
 بحق تصدی شود یا با غضاب عبادت امانت داری نوع و ولایت  
 بر نظم و حفظ و اقامه سائر وظائف را چه بیکهانی خواهد بود نه از باب  
 قاهریت و مالکیت و دل بخواهانه حکمرانی در بلاد و قبا بین عباد و فی  
 الحقیقه از قبیل ثولیت بعض موقوف علیهم در نظم و حفظ موقوفه مشرک  
 و لشویه قبا بین از باب حقوق و اتصال مری حتی بحق خود است نه از باب  
 تملک دل بخواهانه تصرف شخص متصدی و از این جهت است که در  
 لسان ائمه و علماء اسلام سلطان را بولی و والی و راعی و ملک را  
 بر عبت تعبیر فرموده اند و هم از روی همین مینویسند و اساس آنکه حفظ  
 سلطنت عبادت از ولایت بر حفظ و نظم و بمنزله شیانی کله است  
 لهذا بنصب الهی عز اسمه که مالک حقیقی و ولی بالذات و معطی ولایات  
 موقوف و تفصیل مطلب بمباحث امانت موکول است و چونکه دانسته  
 قهر و لشکر و قاپ ملکت و تحت تحکات خود سراندر علاوه بر آنکه از  
 اشنع انحاء ظلم و طغیان و علو و ادراست اغضاب و ذاء کبریا  
 و با اهم مقاصد انبیا علیهم السلام منافیست پس اهل و سکونت از قلع چتر  
 شجر جبهه در هیچک از ادیان سابقه هم اصلاً تحمل نخواهد بود و بلکه  
 از ایه مبارکه قالت یا ایها الملاء افئونی فی امری ما کنت قاطعه  
 امرای منی تشهدون که از لسان ملکه سبا حکایت فرموده اند ظاهر است که با اینکه  
 قویش از اب برکت بوده اند مگر اراده حکومتشان شود و نه عموماً  
 نه استبداد به و حتی از ایه مبارکه فتاوعوا امرهم بینهم و اسروا النجوى  
 که ایشان مشورت فرعونیان در امر خضر کیم و هر من علی نبینا و اله  
 و علیه السلام و منهی شدن مذاکره علیه ایشان را در این باب بنما که سر



حکایت فرموده اند استغاده توان کرد که چنانچه دفنار دولت انگلر  
 فعلا مبعض و نسبت بملت انگلیسته چون کاملاً بیدارند متوله و  
 شود و به و نسبت با سر و از لایه هندوستان و غیرها از مالک اسلامیه  
 که بواسطه یحیی و خواب کران گرفتار چنین اسارت و باز هم در خواهند  
 استعباد به و استبداد به است همین طوور دفنار دولت فرعونیه  
 هم با وجود ادغای الوهیت منهدا مبعض و نسبت بقبطیان که قوشن  
 بودند شود و به و نسبت با سباط بنی اسرائیل استعباد به بوده و این  
 مبار که بسضعف طائفه منهم هم مقید همین معنی است و علی کل حال جو  
 حقیقت سلطنت اسلامیه و بلکه در جمیع شرایع و ادیان بیابان است و  
 ولایت احدی شرکین در حقوق مشترک نوعیه بدون هیچ مرتبت برای شیخی  
 مقتصدی و محدودیت آن مستبدانه محکم و در بخانه تهر و ارتکاب  
 ادا ظهور در دین اسلام و بلکه تمام شرایع و ادیان است و هم استناد  
 تمام بخاور ذات و ملل بخانه حکمرانها قدیم و حدیثا بقلب طغیان  
 فرعون و طواغیت ام از و اخلافت و بموجب حدیث نبوی متواتر  
 بین الامة و اتفاق تواتر بیخ اسلامیه بر وقوع همان اخبار عینیتی نبوت  
 مبین شد که مبدء تحویل سلطنت اسلامیه از نحوه ثانیه یاری استیلاء  
 مغویه و بلوغ اغصان الشجرة الملعونه فی الارض از بعد مشورم سی فرمود  
 و سلطنت مشورم استبداد به از آنان مورد داشت و اما مرحله ثانیه هم  
 از آنچه سابقا گذشت جاهالامین شد و دانسته که بمقتضا آنچه مناسب  
 مذ هیطاطافه امامیه بران مبتنی و کلیه المیه عصمتی و ولایت بر سب  
 امودامت مقبولانیم و درجه این محدثت فقط بر همان خود سزانه محکم  
 و مستبدانه ارتکاب نداشتن واقف و بهین اندازند مقصود است بلکه



احوال را دانستی که تا بجای منتهی است و اما بنا بر اصول اهل سنت که در عصمت  
 و نه نصب الهی غرض هر یک از لازم ندانند بیعت اهل حل و عقد این  
 است و اما موجب انعقادش نمانند هر چند درجه محدودیت اینجا بلکه  
 مدتها مقتضی است منتهی نباشد لکن عدم تحطی از کتاب سنت و سر  
 مقتضای نبوت صلی الله علیه و آله و در نفس عقاید بیعت شرط لازم ذکر  
 و اندک تخلف قبول نخواهند از کتاب حکمرانی و اما فی مقام و نه نصب  
 دانند در لزوم جاو کبری منقوض شد و در علی هذا محدودیت سلطنت  
 اسلامیه بهمان دو وجه اولی که عبارت از خود سران و کتاب استیفا  
 ندایشان است با اغراض از مرحله اهل بیت متصدی و هم اغراض از  
 آنچه لازم مقام عصمت و خاصه مدتهاست قدر مسلم بین  
 الفرقین و متبیین علی المذنبین و منقوض علیه است از ضروریات دین  
 اسلام است و چونکه حفظ این دو وجه مسلم بین الامة بحسب توه بشریه  
 عاده ممکن و مانند سایر درجانشان که بمنزله خاص مخصوص و جزو  
 عاصمه عصمت محافظت نتواند بود منعد در نیست لهذا لزوم  
 حفظش را بهر وسیله که ممکن شود خصوصاً با تصدی غاصب  
 هیچ مسلمان مظهر شهادتین نتواند انکار نماید الا ان بخرج من ملتنا  
 و پسندین بغير ديننا

(فصل دوم) در تنقیح امر و تم است باینکه مطالب من باب المقتضی باشد  
 اول آنکه در باب منی از منکر بالضروره من الدین معلوم است که  
 چنانچه شخص واحد فرضادان واحد منکرات عده را مرتکب شود  
 در عین از هر باب از آنها تکلیفی است مستقل و غیر مرتبط بتمکن  
 از ردع و منع از سایر آنچه که مرتکب است



دویم آنکه از جمله قطعیات مذهب ما ظانفیه امامیه این است که در  
 این عصر غیبت علی غیبه اسلام آنچه از ولایات نوعیه را که عد و رضا  
 شارع مقدس با همالان حقه و این فیضیه هم معلوم باشد وظائف حسیه  
 نامیده بنیابت فقهاء عصر غیبت را در اذان و اقامت و ثبوت دانستیم  
 حقه با عدم ثبوت بنیابت عامه در جمیع مناصب چون عد و رضا  
 شارع مقدس با خنلال نظام و ذهاب بعضی اسلام و بلکه اهت  
 وظائف را جمع بحفظ و نظم ممالک اسلامیه از تمام امور حسیه از اوضاع  
 قطعیات است لهذا ثبوت بنیابت فقهاء و نواب عام عصر غیبت و اقامه  
 وظائف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود (سیم) آنکه در اوقات  
 ولایات بر امتثال اوقاف عامه و خاصه و غیرها از آنچه راجع بنیابت الایات  
 اینمغی نزد تمام علماء اسلام مسلم و اذ قطعیات است که چنانچه غاصبه عد و انا وضع  
 نماید و رفع بدش و اسامی بکن نباشد و لکن ترتیبات علمیه کاشتن هیئت نظام  
 توان نصرت و شرف بخشد و موقوفه منصوبه از ممالک از حیف میل و ضرر و  
 شوائش کلام بعضا صیانت نمود البتة و جوان بدیجی خلاف دین  
 نه تنها از علماء متشرعین بلکه از عقلاء دهرین هم هیچ متصور و عمل  
 نخواهد بود و چون این سه مطلب مبین شد بحال شبهه تشکیک در وجوب  
 بخوبی سلطنت جائزه غاصبه از نحوه اولی بنحوة ثانیه با عد مقدس و بیت  
 اوید اذان باقی نخواهد بود چه بعد از آنکه دانسته که نحوه اولی هم اغصنا  
 و ذاء و کبریا فی عزاشه و ظلم کباحت قدس احذیت است هم اغصنا  
 مقام ولایت و ظلم بنا حقه مقدسه امامت صلوات الله علیه هم اغصنا  
 و ذاء و ولایت و ظلم در باره عباد است بخلاف نحوه ثانیه که ظلم و اغصنا  
 فقط بمقام مقدس امامت راجع و اذان در وظلم و غصب بکفر خالی است



پس حقیقت بخوبی و تبدیل سلطنت بآزاد عبارت از قصر و محدود  
 استیلا و جوری و ردع از آن در ظلم و غصب باشد و اهل بود نه از نابین  
 یک فرد از ظلم و وضع فرد میباشند دیگر اخف از اول و عبارت از وضع آنکه  
 تصرفات نحوه ثانیه فقط همان مقدار نظم و حفظ مملکت مقصود و تصرفات  
 نحوه اولی زباده و اختیارات است و بر هیچ حد هم واقف و مقصود نیست  
 و تبدیل نحوه سلطنت عبارت از وضع و ردع از اینها و بتقریب  
 بیان دیگر آنکه تصرفات نحوه ثانیه همان تصرفات و لا یتبیه است که ولایت  
 در آنجا چنانچه بیان نمودیم برای اهلش شرعاً ثابت و با عدم اهلیت متعلق  
 هم از قبیل مداخله غیر متولی شرعی است و امر موقوفه که بوسیله نظارت  
 نظام از حیف و میل صیانت شود و با صدور اذن عین له و لایه الاذن  
 لباس مشروطیت هم تواند پوشید و از اختصاص و ظلم بمقام امامت و ولایت  
 هم بوسیله اذن مذکور خارج تواند شد و مانند متجین بالعرض است که بوسیله  
 همین اذن قابل تطهیر تواند بود و تصرفات نحوه اولی بعکس مذکور و ظلم  
 است قبیح بالذات و غیراً بق برای لباس مشروطیت حد و اذن در  
 آن اصلاً و از قبیل مملکت غاصب نفس عین موقوفه را و ابطال رسم  
 و قیست آن و مانند نفس امارت بنحایت است که تا در محل باقی اصلاً  
 قابل ظهارت نتواند بود الا بعد از ازاله و تبدیل و بخوبی نحوه سلطنت  
 بعینه همان داستان کاشتن نظار است برای صیانت موقوفه منصوبه  
 و محدود تصرفات غاصب بر موجب صلاح آن و دفع نحوید مملکت  
 او که عصبه است فائد و الزامش بمقتضای وقف و منعی از حیف و میل  
 و معروف و شهوات خود و از قبیل ازاله عین بنحایت است از محل شجر  
 و چه قدر مناسب است و برای ضارقه که خود این اقل خدا و شرع انور



در همین خلال دیده و متضمن همین تشبیه است غمنادر دج شود  
چند شب قبل از این دو عالم دریا خدمت مرحومه آقا فاضل حاجی  
میرزا حسین طهرانی قدس سره منحل مرحوم حاج میرزا خلیل طاب رسته  
مشرق و پس از التفات بر علت ایشان و گرفتن طرفین و ذاء مبارکشان  
برای استقاده و امتناع ایشان از جواب و اجبه بیا که موت و نشاء بود  
و آخرت و تمکین از جواب مسائل دیگر سؤالاتی عرض شد و از ایشان  
مبارک ولی عصر اروا خفا فداء نقل جواب فرمودند بعد از غم افرا عرض  
کردم ما مقامات شما را در خصوص مشروطیت چه فرمودند حاصل عبادت  
جواب این بود حضرت فرمودند مشروطه اسمش تازه است مطلب که قدیمی  
مثالی که متضمن تشبیه باب که شرح در نظر منماتند که فرموده بعد  
با بر عبادت گفتند حضرت فرمودند مشروطه مثل است که کثیر بپایه  
که دستش هم الوده باشد بشتن دست و از او بشنایند نهی چه قدر  
مثال مبارک منطق است بر مطلب سهل منشی است که بهیچ خاطر نرسید  
و بر صحت و با علاوه بر غرض قطعیه دیگر امانه واضح است سیاهی  
کثیر اشاره است بخصیبت اصل صحت و الودکی و کث اشاره بهمان  
عصب فائد و مشروطیت چون نریا است لهذا بشتن بدعا صیان  
منصدی تشبیهش فرموده اند و با لجمه حفظ همان وجهه سلمه از حد  
سلطنت استلامیه که دانشی متفق علیه است و از ضرورت استلامیه  
علاوه بر آنکه فی نفسه انرا هم تکالیف نوع صلیب و از اعظم توامین  
مبین است در صورت منصوبیت مقام و تصدی و تعدی غایت  
چنانچه نسبت بحالت مالیه ایران ضروری مذهب مانع از جهات  
عدیه دیگر که احوالا اشاره شد در عنوان مرعوف و مخفی افکار



و حفظ نفوس و اعراض و اموال مسلمین و دفع تجاوز ظالمین هم مندرج است  
 و با انعام از تمام مذکوران تمام سبایستین و مطلقین بر اوضاع عالم  
 من الاسلامیتین و غیرهم بر این معنی منقصد که هم چنانکه مبدأ طبعی آن  
 چنان ثقی و نفوذ اسلام در صدر اول که در کمتر از نصف قرن بجهت  
 سرعت سیر یکجا منتهی شد همین عارله و شور و تپه بودن سلطنت اسلام  
 و ازادی و مساوات اعااد مسلمین با اشخاص خلطاء و بطلان ایشان در حقوق  
 و احکام نبوده همین طور مبدأ طبعی این چنین نزل مسلمین و تفوق ملل  
 مسیحیه بر آنان هم که معظم ممالکشان را بردند و هیچ نماند که این اقل قلیل  
 باقی نمانده را هم ببرند هم بر اسناد و دقت مسلمین و در تحت حکومت استبداد  
 مورد و نه از معاونه و فوز انانیت حکومت مشولۀ مأخوذه از شرع مسلمین  
 و چنانچه بازم <sup>سپاهیان</sup> از این سکر و غفلت نبود نباید و کافی السابق در  
 در ذلت بود و تبت فراغت و چنان اول چنان مملکت باقی نماند چنان  
 نخواهد گذشت که العباد بالله تعالی مانند مسلمین معظم افریقا و اغلب  
 ممالک آسیا و غیرتک نعمت و شرف استقلال قومیت و سلطنت استلا  
 از دست داده و در تحت حکومت تضاری اسپر و دود و ده نخواهد  
 که مانند اهالی اندلس و غیرها اسلامیتشان بتصرف و مساجدشان  
 کتبک و اذانشان بنا قوس و شفاثر اسلامیه بزوار و بلکه اصل  
 نشانشان هم مانند آنان مبدل و روضه منوره امام هشتمشان هم  
 باهمال تضاری خواهد گذشت و فی الله المسلمین عنه ولا انا الله ذلك  
 و گذشته از کمال بذا هت و وضوح این امر و حصول تمام مبادی و مقادیر  
 قریبه بمطلب و حتی پرداختن هسایگان جنوبی و شمالی بنقشه قسم  
 مملکت قیما بین خودشان و کثرت مشاهده نظائر و اشباه آن فلا اقل



من لزوم التخذ و علی هذا بدیجی است که بحول سلطنت جبار و غاصبه از حق  
ظالمه اقلی بنمونه عادله ثانیه علاوه بر تمام مدد کوزان موجب حفظ  
بنفست اسلام و حیثیات حوزة مسلمین است از استیلاء کفار و از این جهت  
اذا هم فرائض خواهد بود جمع الله تعالی علی الهدی کلینا و علی النقی  
ثمکننا ولا جعلنا من الذین یجعلون اصنامهم فی اذانهم من الصوامع و  
الموت یجوز الی الظاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

(فصل سیم) دو تحقیق امر سیم و توضیح آن موقوف ببيان سه مراتب  
اول آنکه چنانکه دانسته تحقیق سلطنت اسلامیه عبارت از ولایت  
بر سیاست امور دامت و پیمانندان هم میزد داشت همین طور ابتداء اساس  
هم نظر بشارکت تمام ملت در نوعیات مملکت بر مشورت با عقلاء امت  
که عبارت از همین شورای عمومی ملی است نه تنها با خصوص بجان و  
خواص شخص و الی که شورای دیار پیش خوانند بنص کلام مجید الهی عن  
اسمه و سیره مقدسه نبویه صلی الله علیه و آله که تا زمان استیلاء معویه  
محفوظ بود از مسلمات اسلامیه و دلالت این معیار که و شاورهم فی الامر  
که عقل کل و نفس عصمت را بدان مخاطب و بمشورت با عقلاء امت مکلف  
فرموده اند بر این مطلب در کمال بداهت و ظهور است چه بالضررة  
معلوم است مرجع خیر جمیع نوع امت قاطبه مهاجرین و انصار است  
نه اشخاص خاصه و تخصیص آن بخصوص عقلاء و ادیان عقل  
از روی مناسبت حکیمه و قرینة مقاصد خواهد بود نه از باب  
لفظیه و دلالت کلمه مبارکه فی الامر که مفرد محلی مفید عموم اطلاق  
بر اینکه متعلق مشورت مقدره در شریعت مطهره کلیه امور سیاسیه  
هم در غایت وضوح و خروج احکام الهیه عن سلسله این عموم از باب



تخصص است نه تخصیص و این مبادی که و آنرا هم سؤدی بینیم اگر چه  
 فی نفسه بر ذیاده از جهان مشورت دلیل نباشد لکن دلالتش بر آنکه  
 وضع امور نوعیه بر آنست که بمشورت نوع بر گذار شود در کمال ظن و  
 سیره مقلد سیره نبویه صلی الله علیه و آله در مشورت با اصحاب و این  
 علی اصحابی فرمودن در حوادث را کتب سیر مشور و خاتمه و موا<sup>فق</sup>  
 با اراء اکثر هم بجای منتهی بود که حتی در غزوه اخذ با اینکه رای  
 مبادی شخص حضرت با جماعته از اصحاب علم خروج از مدینه مشرفه  
 ترجیح فرمود و بعد هم هر دانستند که صلاح و صواب همان بود  
 مع هذا چون اکثریت اراء بر خروج مستقر بود از این دو با آنان موافقت  
 و آن همه مضایب جلیله را تحمل فرمود عدم تخطی خفا و اولین از این  
 سیره مقلد و توفیات فوق العاده مترتبه بر آنهم از وقایع صد اول  
 تفصیلا معاوم و حضرت شاه و لا یت علی فضل الصلوة و السلام  
 هم در طی خطبه مبادی که در بیان حقوق والی بر رعیت و حقوق  
 رعیت بر والی در صفتین انشاء فرموده بقاطبه حاضرین که عدل شایز  
 از پنجاه هزار نفر گزینکند اند میفرماید فلا تکلمونی بما تکلم به النبی  
 و لا تحفظوا منی بما یحفظ به عند اهل البادية و لا تطوفوا بالمصا<sup>ئع</sup>  
 و لا تطنوا لی استغفالا فی حق قبل لی و لا التماس اعظام لنفسی فانه  
 من استغفل الحق ان یقال له او العبد ان یرض علیه کان العمل بهما  
 علیه ثقل فلا تکفوا عن مفااله بحق او مشوره بعدل چه قدر  
 سزاوار است ما مذعبان مقام و الای تشیع اندکی در سرانای  
 این کلام مبادی که تا مل کنیم و از روی واقع و حقیقت و سعی و القا  
 اغراض نفسیه این مطلب را بفهمیم که این درجه اهتمام حضرتش در



و دفع ابحاث و هتیت مقام خلافت از قلوب امت و تکمیل اعلی و  
 از ادیان و ترغیب و ترغیب ایشان بر عرض هر کونه اعراض و مشورت  
 و در عداد حقوق وانی بر رعیت و با حقوق رعیت بر وانی شریعت  
 آن و هم چنین اثبات اعلی اصحابی فرمودنهای شرف کائنات صلی الله  
 علیه و آله بر طبق امر الهی غراسه برای چه طلب بوده اگر با وجود مقام  
 عصمت استغناء از تمام عالم و امانت واقع معهود بر عایت تحفظ از  
 خطاء و اشتباه چنین اهتمام فرموده اند و خاشا هم عن ذلک این  
 لازمست که لا اخل برای منع از تجاوزات عدیه این اساس بخادر  
 استوار داریم و اگر از برای تنزیه سلطنت حق و کلا بقیه از مجرد تشبه  
 صوری بسلطنتهای استبدادیه فرعون و طواغیت نام و حفظ اساس  
 مسئولیت و شوق ایشان و تحفظ بران دو اصل طیب و ظاهر حریّت و  
 مساوات اخاد امت بامقام والای خلافت بوده کما هو الظاهر بل المتقر  
 یں البته لازمست نحوه سلطنت اسلامیه را اگر چه منصفه منصف  
 بقدر قوه تحفظ کنیم و اگر محض تعلیم امت و از برای سرافرازی  
 و قضاة و عمال و بغرض التزام آنان بر رفتار بر این پنج و عدم تخلف از  
 این دستور العمل بوده پس لازمست تعلیم کنیم صلوات الله علیه و علی  
 الاطائب من ولده القائمین من بعده و علی کل حال ذلک استفسار  
 که مآظالم بر شان عصر و حاملان شعبه استبداد دینیه چه قدر از مآظالم  
 کتاب سنت و احکام شریعت و سیره پیغمبر و امام خود بخیبر بجای  
 اند که شورای عمومی ملی از هذه بضاعتنا و ذلک الینا بگوینم با استدلال  
 مخالفش میسازیم و ختم این واضح الدلالة سابقه را هم کوباد و کتاب  
 الهی غراسه هرگز نخواهد و با بمفادش بر نخورده با آنکه بواسطه منافات  
 بانه



باشند و شعبه سبدا و استنباط خوان دانسان بند مزبور من الذین  
 اوتوا الکتاب کذابا لله و ذاء ظهورهم کانتهم لا یعلمون و انجدیم  
 (دویم) انکه در این زمینه که دشمنان نه تنها از دامن عهد  
 بلکه از ملکه نفوی و عدالت و علم متصدیان هم کوتاه و مضد  
 حقیقی نقطه مقابل آنها گرفتاریم همچنانکه بالضروره معلوم است  
 حفظ همان وجه مسئله از محدودیت سلطنت اسلامیه که دانشی  
 منقو علیه است و از ضرورتات بن اسلام است و هم چنین سیاست  
 این اساس شود و بی شک بنص کتاب و سنت و سیر مقدسه دانش که تا  
 و از قطعناست جز بکاشتن مستد و رادع خارجی که بقدر قوه بشر  
 بجای آن قوه غاصه الهیه غراسمه و لا اقل جانشین قوه علیه و ملکه  
 عدالت نفوی تواند بود غیر ممکن و بصرف طبع این نوع متصدیان  
 عاده از محالات و مانند حرات کوسفند و بک و اکذاشتن و چشم  
 برید بایشان داشتن و از این دو وجوب کاشتن هیئت مذکور  
 چنانچه گذشت بدی و غیر قابل انکار است همین طوری بالضروره معلوم است  
 که قوه مسلک و رادع خارجی و قوه مؤثر و مفید و جانشین قوای  
 نفسیه تواند بود که بر همان وجهی که اذات نفسیه در تحت ملکات  
 اذات و هیئت از آنها است همان طوری طبقات متصدیان هم فقط عباد  
 از قوه اجرائیه مملکت و در تحت توجیهات قوه مسلک و علیه و هیئت  
 ازان باشند و هم در صورتی اطراف پیشین و غیر قابل اذ برای تخلف  
 تواند بود که اصل اساس دولت و وضع سلطنت بطور و هیئت  
 و قانونیت بر همین وجه مبتنی و بوسیله بیداری و هشدار و  
 حکمت علیه عقلاء ملت جمیع قوای استبدادیه که شرحش در غایت



خواهد آمد ملوب و ابواب بخلصر و چاره مگردد باشد و الا نواى مانده  
استبداد به حتما مستحق و ناره طاغوتيه حکما زبانیه خواهد گشت مال امر  
لا محاله بحال ما ايرانيان خاندان و بران نوى خواهد بود

( سیم ) انکه بعد از انکه بموجب همین تشریح مبین شد و البته  
که کاشان قوه و همت مسدود بنا بر اصول مذمیه طائفه اما صبه قدر  
مقدور و از جانشین قوه غاصبه عصمت است و بنا بر ضایق اهل سنت و  
قوه علمیه و ملکه نفوی و عدالت حفظ نحوه سلطنت اسلامیه از تبدل  
و مراقبت و عدم تجاوز از حدود و توقف بران و منحصر دانستن این البته  
و کن اعظم این تحفظ و اصل اهم این مراقبت مرتب داشتن و تدریج  
است که بهمان ترتیبی که اجمالاً و مقدمه گذشت بهمین وظائف نوعیه  
لازمه از آنچه دران حق مذاخله نیست کاملاً کافی و تفصیل حد و  
مذکور و ابر و وفی مقتضای مذمیه بطریق قانونیت و بر وجه ستم  
منه من باشد و الا بدون دستور مذکور البته مراقبت و محافظت مقدور  
مانند محمول بلا موضوع و از قبیل سیر بیضاحیه تراشید خواهد بود  
و بالجمله چنانکه ضبط اعمال مفلدین و ابواب عیادت و معاملات بران  
انکه در سائل علمیه در دست و اعمال شبانه روزی خود را بران منطبق  
کنند از بمناسبت همین طور در امور سیاسیه و نوعیات مملکت  
هم ضبط رفتار متصدیان و در تحت مراقبت و مسئولیت بودن نشان  
بدون ترتیب دستور مذکور از منافع و فی الحقیقه پایه و اساس  
حفظ مجد و دین و مسئولیت مبتنی بران و اصل اصل بدین  
و مقدمه مختصره مطلبی از این جهت واجب است و چون این مطلب  
که هر چه مبین شد و بنا بر آنکه حفظ نحوه سلطنت اسلامیه از تبدل  
و تحفظ



و بحفظ بر محدودیت و مسئولیت و شور و زنجار و مقومات و تفتیه  
بودن آن جز بر تئیب دستور محله و کاشان هیئت مسند و عاده  
از متمتعانست و هم دانسته که کاشان هیئت مسند و داین باب نه  
لنها برای واداری با قاعده و ظائف لازمه و منع از تجاوزات و فقط از  
باب کاشان هیئت نظار و است برای حفظ امثال موقوفه معصوبه از نظام  
و چنان اول غاصب بلکه خیلی اذق و الطیف با الاشرافان و بنا بر اصول  
مذهب مافرد مقدود و از جانشین قوه غاصبه عصمت و بنا بر مبنای  
اهل سنت بجای قوه علمیه و بلکه تقوی و عدالت است و هم دانستی که  
این جانشین و قیمت متحقق و کاملاً صورت پذیر گردد که بر همان وجهی که  
او از آن نفیست منبعت از ملکات و ادوات است هیئت مسند و هم  
مملکت و ادای این مرتبه و منشأ همین اثر باشد بعد از تنبیه و التفت  
با یقین و مبنای تمامیت این ترتیب و متقوم بودن حفظ نحوه سلطنت  
اسلامیه با برودن موقوف و مسئولیت مترتبه بر آن و اصل مبنای  
حرب و مساوات و متوقف بودن این جانشین بهین تجربه قوای  
مملکت و ما خود بودن تمام این مبنای پس از رد هر یک از فروع باطل  
خودش از شرع قویم اسلام و عاصره از مقتضیات مذهب طائفه  
امامیه چه قدر مدیدی و علم را نظایق متحد بد استیلاء جواری که وجود  
در فصل سابق از جهات عده مبین شد جز بر این ترتیب چه قدر ضرورت  
است و الحق جویدن استنباط و حسن استخراج اول حکمی که باین  
مبنای بر خورد و مسئول و شور و قی و مقید و مشروط و محدود  
بودن نحوه سلطنت عاده و لایحه و ابتناء اساس و بر آن دو  
اصل مبارک حرب و مساواة و مسئولیت مترتبه بر آنها و متوقف



بودن حفظ مقوماتش را باین دور کن مقوم از آنچه بیان نمودیم  
 استفاده و استنباط نمود و بطور قانونیت و بروجه اطراد و دست  
 هم بچنین تمامیت مرتبتش ساخت و هم امکان اقامه قوه مستده و ذارعه  
 خارجیه را بجای قوه غاصه عصبیه لا اقل ملکه تقوی و علم و عدالت  
 از کیفیت اینهاست ادا ذات فقیه از ملکات و ادوات استخراج نمود و بوسیله  
 تجربه قوای ممکن و قصر شغل منصفان بقط قوه اجرائیه و تحت اداء قوه  
 مسدده و مسؤولان و آنان هم مسؤول احراز ملت بودن وجود خارجیش را  
 ذهی مایه شرف و افتخارش و بی موجب بر بوی و غبطه مایه است  
 که با اینکه بحمد الله تعالی و حسن ناپدید از مثل یک کلمه مبارکه لا تنقص البقیه  
 بالشک آنهمه قواعد لطیفه استخراج نمودیم از مقتضیات مبنای و اصول  
 مذهب مایه مباد زمان از سایر فرق چنین غافل و ابتلای با سادگی  
 وقت طواغیت امت الی انما ان الفرج عجل الله تعالی ایامه بکلی علاج پند  
 اصلاح و انوادی داخل تسلیم و دیگران ردی بودن بمقتضیات آن مبنای  
 و تخلص و قاضیان از این اسادت منحوسه کوی سبقت بودند که  
 طبیعی اینچنان ترقی و نفوذ را از سنایات اسلامیه اخذ بوسیله جود  
 استنباط و حسن تفریع این چنین فروع صحیح بران مرتب و بهمان نتائج  
 فائده نائل شدند و ما مسلمانان بقیصری بر کشیم حال هم که بعد  
 اللہ واللہ اندک تنبیهی حاصل مقتضیات احکام دین و اصول مذهب  
 با کمال سربزبری از دیگران اخذ و مصداق هذه بضاعتنا ردت الینا شد  
 باز هم جهله و ظالم پریشان عصر و خاطلان شعبه استبداد پند و وجه هم  
 دین با ظالمین را باخرین نقطه منتهی ملت فعالیت پشاور و مالکیت پاد  
 و مالکیت نقاب و عدم مسئولیت عما بفعل انخراطین و ابای اسلامیت قرآن



مناقی شمرند همانا بر طبق اداره استبداد دین خود و محض هدستی با جبار  
و قدحیه نازده اختراع نموده امش را اسلام و اساس شرع بر تشریفات طوائف  
امت با ذات حدیث تقدس است سنان در صناعات مذکوره مبتنی ساخته  
و کتاب وجود استبداد دین هم که بمقتضا ان الشیاطین ابو حنون الم اولیایم  
از کفر سنان و وسوسه بر ایشان نازل و منتظمین این دستورات علمهای  
جو ریه و مبنی بر همین مبانی است قرآن است سنان پیش خواندند بهر مدتی  
با طوائف غنی است مظهر در بلاد اسلام بجهنم خلاف خود و ری و اخ  
اینها و همچنین نفعها سر زدند و داستان اجل الالهة الهاء و احد ان هذا  
لشی عجاب ما مضی هذا فی الملة الاخره ان هذا الا اختلاف را تجدید  
نمودند عصمت الله تعالى من غلبه الهوی و اثار العاجلة و معارضة الطغاة  
و سوء الخاتمة بمحمد و آل الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

(فصل چهارم) در ذکر جمله از وساوس و شبهات الطائیه و دفع آنها  
و هر چند با وضوح آنکه اساس این وساوس بهر مدتی با جبار و طوائف  
مبتنی و ناشی از همان شعبه استبداد دین و بیقراری حفظ شیخ خبیثه  
استبداد و محض استرقاق و استبداد و قاپ عباد است لهذا مستغنی  
از فرض و جواب و اعتناء بان خروج از وظیفه و بیدار از صوابت  
ولکن بملاحظه آنکه مبدا و ملل جنبیه و غیر مطلقین با حکام شرع  
این باطل مستبدانه مغرضانه و ادعای اقوال علماء اسلام شمارند  
و چنین و اختیارات خرقیه و اگر و شرعین مطلق قابل اختلاف و در نزد  
مشرعین محل خلاف پیدا شده لسان طعن بدین صیغه کشاید لهذا عجالة  
در این مختصر بدفع و ساد و حق حقه با اصول و مقدمات این اساس بخار  
اکفاء و استیفاء و دفع تبییه ایا باطل با اینکه اوقات شریف زمان است



بمقاله علیحدہ موکول میدانیم و چون دانسته که انسان و لا یقینه و عار له  
 بودن نحوه سلطنت چه آنکه بحق نصدی شود یا با غضایان در اصل  
 طیب و طاهر حقیقت و منازات مبتنی و حفظ شود و پت و محدودیت  
 و سایر موانعش هم بر تئیب شود و اساس و عقد مجلس شورای ملی  
 است لهذا مغالطات و اجماع هر یک از آن در اصل مبارک و این در رکن مقبول  
 علیحدہ مذکور و بدین منشا میسر ازیم اول مغالطه داعیه باصل مبارک  
 حقیقت است که الحق از شاه مغالطه کارهای عالم و کشف حقیقتش هم  
 از همه اقم و الزم است چه بعد از آنکه در مقدمه مبتنی شد و دانسته  
 که حقیقت سلطنت تملکیت عبادت از اغضایان قاب و قای مدت است  
 در تحت حکمات خود سرانه و مبدا این اغضایان هم بمقتضا حدیث  
 نبوی متواتر بین الشیعه و اهل السنه دانسته که بلوغ بنی الناصر لغیر الله  
 تعالی بعد میشود می تقریر بوده و هم دانسته که انسان و لا یقینه بودن آن  
 اگر چه منصدی مغضوب باشد هم بر ازاری از این اسارت و رفقت  
 مبتنی است پس البته حقیقت تبدیل نحوه سلطنت غاصبه حاکم  
 از تحسینی از ادبی از این اسارت و رفقت و تمام منازعات و مشاجرات  
 واقع فیما بین هر ملت با حکومت تملکیت خودش بر سر همین مطلب  
 خواهد بود نه از برای دفع بد از احکام دین و مغضبات مذہب مقصد  
 هر ملت چه متدین بدین و ملتزم بشریعتی باشند و یا آنکه اصلا بصفا  
 عالم هم قائل نباشند مخلص از این رفقت و استنفاد و قابستان است  
 از این اسارت نه خروج از تبعه عبودیت الهیه جلالت لانه و دفع التوا  
 با حکام شرعی و کتابی که بدان تدریس دارند و طرف این تشاجر و منازع هم  
 فقط حکومت مغضبه دقابتان است نه صانع و مالک و پروردگار ایشان



و چون تمام این منازعات و مشاجرات واقع بین انبیا و اولیاء  
 علیهم السلام با قراعنه سلف و هم بینا بین پیران ایشان با طواغیت  
 خلف و این درجه اتمام در تبدیل نحوه سلطنت همه بر سر استغفار  
 این اعظم مواهب الهیه غراسمه از مقتضایین آن بوده و هست و حقیقت  
 تبدیل نحوه سلطنت غاصبه عبارت از فوز ملت باین موهبت است از این  
 جهت تمام هست ظالم پرستان بصرف قلوب ملت از ادراک حقیقت آن  
 مصروف و مقتضیات دین و مذهب ملل مسیحیه را از او از این سر آمد نعم الهیه  
 غراسمه شمرده و بحساب آن بخرجش آوردند و لکن هیهات هیهات گذشت  
 از مانی که ملت ایران اینقدر چشم و گوش بسته بودند که لغز حرم  
 قدوة المثل الهی را خوند ملا محراب حکیم علیه الرحمه را چون قائل بود  
 واجب الوجود بود لازم و برتری از حضرت کلیم علی نبینا و اله و علیها  
 هم چون پیغمبر بود باینست واجب میسر کردند و حتی بواسطه اشتراک  
 در اسم کاهی نسبت بساحت مقدسه امام هفتم علیه السلام هم العباد  
 بالله تعالی جبارت میشد و از هر امر حق بخص بک کلمه و اهتیه از هر  
 ناحقی دوری مینمودند حالا بجهاد الله تعالی چشم و گوشها باز و کن  
 از تمام آنچه کشف حقیقت این حریت مظلومه معصوبه و اهتیا  
 انبیا و اولیاء علیهم السلام در استغفارشان از غاصبین آن گذشت  
 و دانسته که حقیقت استبداد دولت غاصبه عبارت است از اغضاب  
 آن و مشروطی آن هم عبارت از انزاعش از غاصبین است و  
 این انشاع مشرعیاتی ربط باین داستان و نبود و نبودش ناشی  
 از اختلاف مذاهی نسبت با استبداد و مشروطیت دولت بکینست  
 علاوه بر همه اینها این معنی را هر فی شعوری میفهمند که از ابتدای



بی بردن سائر ملل با این اساس سخاوت و سبقت در امانه داده ان از  
 کتاب و سنت اغلب مسیحیان با کمال انشاع مشرب که باقتضا  
 مذهبشان بدان قائل و حتی طوائفی که اصل مذهبشان در پی ان  
 ندادند و در انشاع مشرب اعلی درجه دارند مع هذا کله برای  
 اشتغال حریتشان بکنکدن با غاصبین ان دویچار و با شد از مصا  
 ما گرفتار بودند و با ضغاف مایدل نفوس و اموال نمودند تا با بر  
 سر مایه حیات ملی نائل شدند و هم هر کوری میببیند که ملت  
 دوستیه با این شدت ابتلای با سارث و دقت و لظالمه خو  
 اینهمه جانبا زبهای برای نخلص از این شدت و عدم فو و شان از رو  
 قوت توای استبدادیه بمقصد مع هذا انشاع مشربشان با شتا  
 مسیحیان که با اعلی درجه حریت نائلند بواسطه اتحاد مذهبیشان  
 و مباحاتشان بربک نسق و التزامشان بلوازم تنصرو و بدل اموال در  
 ترویج شعار نصرانیت بیک منوال است و بعد از وضوح این معانی و  
 مشاهده اشراک هر دو دینه مسیحیان قدیم و جدید و این اتساع  
 مشرب بی ربط بودن بدانشان ازادی از دقت طوائف متبا<sup>ان</sup>ع  
 ان از تمام آنچه گذشت عیاناً هم مشهور و این مغایره کاری با اینهمه بدل  
 بجهت بعونه تعالی بچنین خواهد بود خالا بجز الله تعالی ملت پیدا و از  
 مقتضیات دین و مذهب خود کاملاً خیر دارند مقتضیات مذهب مسیحیان  
 هم که بتین الكل مشرکست با ازادی از دقت فرامنه و طوائف  
 خوب از همدیگر تمیز میدهند و با این مغالطات و مغفرتات دوباره  
 با سارث و دقت جنابزه تن در نمیدهند و بنظر کله کفر بلام حکم الا الله  
 کفین بقایای خوارج و هر ان از اطاعت حکام پیشوایان و رعایت سنی



بپسند و بروی امام زمان دار و اخافداه نمیشیر نمیکشد و مایا ظالم  
 پرستان هم چنان روزگاری که ازاوی از این اسادت و دقتت لا مذهب  
 و با از دعوات زمانده و ملا حده بایسته لعنهم الله تعالی جلوه میدادیم و  
 مشرف طبت دولت جائزه زاده این و مذهب در مقابل شریعت حقه بخرج  
 میاوردیم مسلما ترا بتمکین از این رقت ملعونه و اوار و با زاء این  
 حسن خدمت قبول و مرهوم و جائزه و انعامها میگردیم بعد از این مکر و رخنه  
 بلینیم (دویم) مغالطه راجعه باصل ظاهر عناوانست  
 وظا هر است که هم چنانکه اساس و کابینه بودن سلطنت و خروج از آن  
 جائزه نمیکند باصل مبارک اوله که عبارت از ادبی و غاب ملت از وقت  
 جائزین است مبتنی و از این جهت و چار از مغالطات بود همان طور  
 عادل بودن آن و مسئولیت حافظه از تبدل و انقلابش هم باین اصل  
 مبارک دویم که عبارت از مساوات خاد ملت با همه بکرو با شخص و الی  
 در جمیع نوع عناوانست منتهی و کلمه مبارکه و انت الفاسم بالسویه و العاد  
 فی الرعبه که در زبانت غری غلظت به بحضرت سید و صبا علیه السلام  
 عرضه میدادیم ناظر بهمین معنی است و بواسطه دکنیت این دو مبن  
 سفایه سعادت و حیات ملی و مسئولیت متصدیان و متنوع بودن  
 از اسبشارا ت دل بخوانه و تجاوزات مستبدانه از این جهت بچنان  
 صورت قبیحه سابقه در مقدمه که نه تنها مملکتان و روز مبن بلکه  
 قاطبه ملتین از آن نیز دارند جلوه اش دارند چه بالضرره معلوم است  
 اختلاف اصنام مکلفین نسبت با انحاء تکالیف نه مطلب است مخصوص  
 اسلام بلکه در جمیع شرائع و ادیان مطرد و جاریست و حتی منکرین تمام شرائع  
 و ادیان هم البشع حکام عقلاینه که لازمه نشاء بشریت و مایه تمیز از حیوانیت



و با اختلاف قدرت و عجز و اختیار و اضطرار و دادائی و ندادائی و ستم  
و غافل بودن و نبودن و امثال ذلك المتفلات عقلیه مختلفه  
لا محاله دارند و هم بالضروره مراتب و طبقات و درجات و رتبه  
مختلف و از برای هر صنفی نزد جمیع ملل عالم و طبقه خاصه و حکم مخصوص  
مقرر است و بعد از بداهت اینمغنی حتی طفل بمهر هم تواند فهمید که تسویه  
نمایین اصناف مختلفه الاحکام و دفع امتیازشان از هم دیگر  
ضرورت تمام شریع و ادیان و حکم عقل مستقل مخالف موجب بطلان  
قوانین سباسبه جمیع اتم و همدان اساس نظام عالم است و نزد هیچیک از  
ملل متمدنه و غیر متمدنه اصلا صورت خارجیته ندارند تا بدین وسیله  
توان لفظ مساوات را بر اینمغنی حل و چنین مغلطه کاذبه را رد قانون مساوات  
از اشراف قوانین مباد که ما خوزه از سناسات اسلامیه و عین و اساس عدالت  
و روح تمام از قوانین است شدت اهتمام شارع مقدس در این نظام  
این دو مبین اساس سعادت امت در مقدمه اجمالاً مبین و حقیقت  
ان در شریعت مطهره عبادت از انست که هر حکمی که بهر موضوع و متعلق  
بطور قانونیت و بر وجه کلیت مرتب شده باشد در مرحله اجراء نسبت  
بمصادیق و افرادش بالسویه و بدون تفاوت مجری شود جهات شخصیه  
و اضافات خاصه و اساساً غیر ملحوظ و اختیار وضع و دفع و اغراض و  
غیور مساوی و ابواب تحلف و در شوه مسدود باشد نسبت بعبادین  
اولیه مشترکه بین عموم اهالی مانند امنیت بر نفس و عرض و مال و  
مسکن و تعرض بدون سبب و تحقیر نکردن از خفا یا وحل و نفی نکردن  
بی موجب و منافعت نداشتن از اجتماعات مشرعه و بخود لایق از  
اینجه بین العنوم مشترك و مخصوص فرقه خاصه اختصاص ندارند بطور



عنوان مجری شود و در عناوین خاصه هم بین مصادر بقی و افراد آن عنوان  
نسبت بعنوا اهل ملک بعد از دخول بدان عنوان اصلا امتیاز و تفکیک  
در بین نباشد مثلا مدعی علیه و ضعیف باشد یا شریف یا اهل باشد یا عالم  
کافر باشد یا مسلم یا از من کان بمحاکمه احضار و قائل و سارق و زانی  
و شارب الخمر و رایش و مریشی و بخار و دهن حکم و منصب مقام و عتبات  
اوقاف غایبه و خاصه و اموال ایتام و غیر ایتام و مفسد و مرتد و اثبات  
ذات هر که باشد حکم شرعی صادر از خاکم شرع مانند الحکومه بر او مجری  
گردد و تعطیل بر او نباشد و احکام مخصوصه بخصوص مسلمین یا اهل  
هم بدون تفاوت بین اشخاص هر یک از فریقین اجراء یابد الی غیر ذلک  
من العناوین المختلفه

این است حقیقت مساوات و معنی شریک اسناد و روح  
تمام قوانین سیاسته عبادت از این مساوات و قیام ضرورت دین  
اسلام بر عدم مجواز تخلف از ان از بدیهیات است و انطباق فصل دوم  
انسان ملتین اسلامیتین هم که متجمل المفاد و هر یک بمنزله ترجیه دیگر  
و متکفل بیان این روح سیاست و اسناد است بر همین معنای  
ضروری نه بران مغالطه ملحدانه مخالفه با ضرورت تمام مشایخ  
و ادیان حتی نزد غیر اهل لسان هم از واضحی است چه بعد از آنکه صریح  
عبادت هر دو دستور منادی الحقوق بودن تمام ملت است نسبت  
بقوانین دستوریه که هر یک متضمن بیان حکم خاص برای عنوان عباد  
و ناموضوع مخصوصی است پس بالضروره مساوات جز آنکه احکام  
مرتبه بر هر یک از ان عناوین عامه یا خاصه نسبت با اشخاص موضوعات  
انها بالسنویه مجری گردد و لو ادوات شهوانیه بر آنها حاکمیت نداشته باشد



نخواهد بود بلکه در نزد تمام ملل هم از قانون مساوات جز اینست  
 مراد نباشد و الا منافض هاد منام قوانینشان خواهد بود و منشاء  
 اخلاقات مشهوره فیما بین سیاسات آنان با شرع اسلام و علم انطباق  
 قوانین تفصیلیه ایشان است بر احکام شرعیست نه التزامشان بحد  
 و مساوات و اجراء آن قوانین و با انطباق آن دستورات تفصیلیه بر احکام  
 شرعیه چنانچه دستورات سلامیه مبتنی بر آنست بالضروره و بالتر  
 بابن قانون مبارک مساوات جزعه امتیاز و ضیع از شریف و  
 قوی از ضعیف و احباء ملت و سپه مقدسه نبوت ختمیه صلوات  
 الله علیها و علیها و علیها حکمت ادا و اخبارات جائزانه طاغوشه  
 در اجراء و بالفاء دستورات مذکوره و استحکام اساس مسئولیت از  
 مجاوزات اثر و نتیجه دیگری مترتب نتواند بود لکن چون تمام مطالب  
 مقصد تخلص خود از مساوات یا اتحاد ملت و هائیکه ظالمین از این  
 مسئولیت و تحفظ بر این حاکمیت بود از این رو این اصل را اساس عدل  
 یحیی در صورت قبیله و بدیاس وضع امتیاز فیما بین اصناف مختلفه الاحکام  
 که دانستی تمام ام از آن بپردازند جلوه گر شد دانستان بحیر فونه من بعد  
 ما عقلوه و هم یقولون یجدید و مصداق لکم قلوب لا یعقلون بها  
 هم مشهور گردید عجیب آنکه با وضوح آنکه اصل عقده ستوراست  
 فقط برای ضبط رفتار متصدیان و تحدید استیلا و تعیین وظائف  
 آنان و تشخیص وظائف نوعیه لازمه الاقامه از ماعتدا است و ستور  
 تفصیلیه هم با سیاسات نیست عریضه که حفظ النظام مقرر به با شرع نیست  
 بین العوام مشرک و غیر مختلف الصنف و اصل آن به کالیف تعبدیه با شرعیه  
 و احکام مقامات و مناکحات و سائر ابواب عقود و ایقاعات و موا



وخصاص و دنايت و نحو ذلك اذا نجه مرجع دزان رسا ئل علمه فناء  
 مجتهدين و متابعين هم مو كول بدنايت مسلمانان و خارج از نطاق  
 مستديرات و هبت مبعوثان است مداخله و در بطون ندارد و نه بوظا  
 حكومت شرعيه و تفصيل موارد حكم باستيفاء خصاص و ديه و اجرا  
 حد و دالته غرايه بر مسلم و كافرا صلى مرتد فطري و ملئ و غير ذلك  
 اذا نجه بنظر مجتهد نافذ الحكونه مو كول واذ بر اى قوه اجرايه جرائد  
 احكام صادرة ابواب مداخله دزان بحمد الله تعالى مستد است نكار  
 دارد و نه از ضم قانون مساوات بقانون عا كمان جرا نك در اين ابواب  
 بايد مجتهد نافذ الحكونه و جوع و احكام صادرة هر چه باشد بر محكو  
 عليه هر كه باشد بى تا مل اجراء شود به نتيجه مفاد ديكرى توان ادعا نمود  
 مع هذا كله براى تهيم مغالطه مضارنه مذكوره اختلاف موضوعات  
 احكام شرعيه دارد و ابواب مذكوره تعداد و با قانون مساوات كه  
 نتيجه و مفادش را داشته منافي بخرج داده ضمنا هم خود نمائى شد و  
 از اين هم عجب تر آنكه با صراحت قانون مساوات و تساوى اهل ملكه  
 فقط نسبت بقوانين موضوعه براى ضبط اعمال متصديان نه دفع  
 امتياز كلى فيما بين آنان و بدهت مختلف الصنف بودن ان قوانين  
 و اجنبى بودن تمام مغالطات مذكوره با اين داستان معذ لك بى  
 توجه اين مغالطات و صرف اذهان از اين بى ربطى بينونى بلعيه  
 باى مغالطه عجيبه ديكرى ببيان آمد خاصا آنكه اگر قوانين مذكوره  
 مطابق اسلام است با اختلاف مشهوره در ابواب مذكوره چگونه تكا  
 ممكن و اگر مخالف با اسلام است چگونه ممكن است قانونيت بهم رساند  
 باللعجب كذا شد و آنكه دستوراك قانونيه همه بمائى و سمع است اين مغالطه



نموده بدین محل ندارد بنا بود قوانین و دستورات موضوعه برای  
تجدید استبداد و ضبط اعمال متصدیان مخالفان اسلام نباشد نه آنچه  
احکام اسلام است از ابتداء کتاب طهارت تا آخر دیات و در طی سیاستها  
نوعیه جز دستور العمل منصفان و مشول عنه آنان شود گویا مثال  
هر کردگانی گرد است نه هر کرمی کردگان هم که در طغولیت برای  
مترین کودکان غلبه شان میکنند بواسطه شدت غرضانیت و غلبه هو  
و طبع بر قلوب فراهم شود و الحق اوقات شرف از بقرض این قانون  
و دفع این باطل است

( سیم ) مغالطات راجعه تیرتیب اصل دستور محمد است که  
ظالم پیرشان اطراف برای برداشته شدن این لحام از دهان فلك پهنای  
ظالمین بالکان مختلفه نغمه سر پها نمودند مثال همه آنکه دین مامکنا  
اسلام و قانونمان قرآن اسماء و سنت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه  
و اله است ندوین قانون دیگری و بدله اسلام بدعت در مقابل ضابط  
شرعیست دکان باز کردنست و التزام بان هم چون بدون ملزم شرعی  
بدعت دیگر و مسئول داشتن از تخلف هم بدعت سیم است و نتیجه و  
محصل این مغالطات بعد از تخریب تقریباً تمام ادعای بدعت بود  
این ترتیب است از جهات ثلثه مذکوره و محض آنکه هر کس تواند فهمید  
حقیقت روح این مغالطات بعینه دانسان دفع مضاحف ثامیان و  
حکم الا لله گفتن خوارج نه همان دست بالای آنها است از امت و مطلب  
بیان شود اول آنکه این مطلب از اظهار بدیعیات اسلامیه و متفق علیه کل  
علماء امت از ضروریات است که مقابل بیادستگاه نبوت در مقابل شما  
مفلسان کان باز کردن که در لسان اخبار بدعت و با صلاح فقها تشریح



هم گویند در صورتی متحقق شود پذیر گردد که غیر مجبور شرعی  
خواه حکم جزئی شخصی باشد یا عنوان عام یا کتابچه دستور کلی هر چه باشد  
بمعنای آنکه محمول شرعی و حکم الهی غراسه است ذاتی و اظهاری و الزام و التزام  
شود و الا بدون اقرار بعنوان مذکور هیچ نوع الزام و التزامی بدعت شرعی  
نخواهد بود خواه شخصی باشد مانند الزام و التزام خود یا غیر مثل خوابیدن  
و بیدار شدن و غذا خوردن و ساعت معینه بخوردن و تنظیمات شخصی  
و یا نوعی باشد قبله الاضداد مثل الزام و التزام اهل بکانه یا قریه و شهری  
مثلاً تنظیم امورشان بر وجه خاص و طرفی مخصوص یا اکثر الاضداد  
مانند الزام و التزام اهل قطر یا اقلیه به تنظیم امورشان بر وجه مذکور  
و خواه آنکه افراد تنظیمات مذکوره محض بناء علی صحت قراردادها  
باشد یا بر تئید کتابچه دستوریه و نظامنامه چه بالضروره معلوم است  
ملاک تحقق تشریع و بدعت و عدم تحقق آن اقرار و عدم اقرار بقصد  
و عنوان مذکور است نه بود و نبود کتابچه و قانون نامه در بین

(دوم) آنکه همچنانکه امور غیر اجبیه بالذات متعلق مذروعه  
واجب و لازم العمل میشوند همین طور اگر اقامه واجبه هم بران متوقف  
شود لا محاله عقلاً لازم العمل و بالعرض واجب خواهد بود هر چند انشأ  
مقدمه واجب بوجوب شرعی استقلال هم قائل نباشیم چه بالضروره  
توقف واجب بران عقلاً موجب لزوم اثبات است و این مقدار از  
لزوم مقدمه فیما بین تمام علماء اسلام اتفاق و اضرورت است و  
چون این دو مطلب مبتنی شد وجوب اصل تئید دستور  
انسانی بطوری که بهمان کیفیت سابقه متحد استیلا وجود  
بر وفق مقتضیات مذهب کاملاً منکفل و متضمن باشد نظریه توقف



حفظ نظام و صبا نشا ساس محد و قی و مسئولیت سلطنت غاصبه بر  
از بدیهیات و عدم اندوختن من حیث نفسه و بدون ارائه و ادعا  
انکه مندرجاتش من عند الله است در عنوان تشریع و بدعت  
مقابل با دستگاه نبوت ظاهر و هویدا و ما خود بودن مغالطه  
و عامیانه مذکوره بعینه از جهله اخباریه که بواسطه نفهمیدن حقیقت  
تشریع و بدعت از برای نفس و سائل علمیه نوشتن فقها عصر غیبت بعینه  
همین هفوات با فتنه مقابل با دستگاه نبوت خواندند هم از واضحات  
سبحان الله شدت انکسار در غرضانیت و دانستن احوال الارض  
اتبع هوا کاد انما را یا اینجا ها میماند که بمرض ابطال تحدید است  
و هلم ساس مسئولیت جائزین از ادعایات دل بخوانند در  
نفوس و اعراض و اموال مسلمین چنین را جیف برهم بینا فدا شد  
و افسوس جهله اخباریه را بالاولویه ثانیاً احیاء ساس دینان مسلمین  
و نتیجه زحمت حفاظدین مبین خصوصاً مجددین قرن سیزدهمین را  
من حیث لا یشرع بیا دفا دهد فاعبروا یا اولی الانبیا مکر حقیقت  
تشریع و بدعت با این کمال وضوح و بدهت مجهول بود و بازرگ  
نقشه سابقین که در آخر خطبه مبارکه شفقتیه در وصفشان فرمود  
بل قد سمعوها و وعوها و لکن حللت الدنيا فی عینهم و ذاقتم جزای  
دندان شد و کونا مساعدتهای فوق العاده مشهوره در اجراء  
قانون نامه نظامی که بعد از هلم ساس سعادت ملت ایران  
بتعلیم و وسایل تربیت یافت و انهم احکام مخالفه با ضرورت دین  
اسلام را منظمین بود و اجراء انهم بعهده تحکیم و تسلط لیا مفعول و  
بر نفوس و اعراض و اموال مسلمین موکول زبانه از تمام احکام اسلامی



ایات و آیه و اجزاء از قطع نفس ملت بدل آید و تعیین شود و باشد  
 (چهارم) مغالطات و احیاء بکاشتن هیئت نظار و عقده  
 شورای ملی است و چون این مطلبی الحقیقه جزو اخیر علت بخشد  
 استیلاء جووی و تجاردها و ظالمین است لهذا و این بطلش بیشتر  
 گویند تا توانستند منتخبین دوره اول را بهر آنکه متهم و نسبت  
 باصل مطلب هم چه مضحکات و منسوجات عتبه برهم بافتند و  
 هفوات حمله از جهله و متنبهین اهل تبریز است که با چه اب تابه  
 کتابچه کتابچه ایات و اخبار ذال بر عدم جواز مداخلت در امر  
 امامت و آنکه ناقل التمر الحی و داعی مستنده الی النضال بنجف  
 اشرف اوسال و با پیچیدارث که دعوت فایدا خلد و امامت مطلق  
 ولی عصر از و احنا فداه چه کار است غرض کردند همانا از شدت  
 غرضانیت کمان کردند طهران ناحیه مقدسه امام زمان ارواح  
 فداه است و با کوفه مشرف و ذمانان عصر خلافت شاه و  
 و منتصبین مقام هم بزرگواران و منتخبین ملت بیکی ازان و  
 مرکز برای مداخله در اختلاف حق با وکالت مطلقه و عوشتند  
 خدا کند نفس سچا و شی بفریاد اسراء و اذلا ایران و مرد و بوم  
 ظلم و پیرانش برسد و روح القدس هم کمک کند و این امر عیان  
 اذاک شود که نه طهران ناحیه مقدسه است و نه کوفه مشرف و نه  
 منتصبین مقام ان بزرگوارانند و نه مبعوثان ملت بفرانج و کبری غیا  
 و انحدید استیلاء جووی برای مقصد بکر مبعوثان باید ازاد و این  
 همه محسوسات عیانیه دفع این شبهه این گونه ممکن و عویضه اشکل از  
 چند اضم منحل کرد و انشائه (دوم) و ساویسته دیگر است که



بعد از تسلیم اصل وجوب بخداستبلاء چون بقدر قوه و امکان و  
 لزوم کاشتن هیئت نظار برای نظارت و جلوگیری از تجاوزات  
 متصدیان معهودا برای خدمت این اسباب متحد بدو سوسه دیگری القا  
 نمودند حاصلش آنکه هر چند هیچک از این دو مصله جای شهرت  
 بحال انکار نباشد لکن چون قیام سیاست امور است از وظائف حسیه  
 و از باب لا یمکن فی الامور ان یکن فیها غیره از وظائف عامه و مجتهدین  
 عدولست نه شغل عوام و مداخله آن در این امر و انتخاب مبعوثان  
 بیجا و از باب متصدی غیر اهل و از انحاء اغتصاب مقام است هر چند  
 این شهرت فی الجمله بلبان علی است و مانند سایر تلفیقات و اهتبه  
 چندان فی سیر و پانیت و هم چون متضمن <sup>تکلیف</sup> احکام و خوب متحد بشمار  
 هیئت نظار و دفع بد از انکار اصل مطلب ادعا مداخله و امرها  
 بودن است لهذا موجب کمال تشکر و امتنان است و لکن معهود از مضاف  
 و اخیر مثال معروف حفظ شایا و غایت عنک اشیا است چه بالضر  
 از وظائف حسیه نه از تکالیف عمومیه بودن و وظائف سیاسی  
 اولاً و بالذات مستلزم و بحال انکار نباشد و لکن گذشته از آنکه نظر ثبوت  
 بودن اصل سلطنت اسلامی چنانچه سابقاً مبین شد عموم ملت از  
 جهت و هم از جهت ثانی که از برای قاعده مصالح لازمه میباشد حق  
 مراقبت و نظارت را دارند و هم از باب منع از تجاوزات در باب غمی از  
 منکر مندرج و غیر سببه که ممکن شود واجب تمکن از آن در این باب است  
 ملت متوقف است علاوه بر همه آنها از جهات سیاسی هم و طبقه فعلیه نظر  
 بمنصوبیت مقام عدل تمکن از متحد بدو صیغ جز برای وجه موجب یقین  
 است چه بالضروره و در باب وظائف حسیه دوام بگویم مسلم و از واضحان است



اول علم لزوم تمسک شخص مجتهد و کفایت اذن او در حجت مشرعین  
و این مطلب فرط وضوح و کمال بداهت استغنی از بیان و حتی علم عوام شیعه  
هم مبتنی بر آنست (دوم) آنکه عدم تمکن نواب عام بعضا و کلا از  
اقامه انوطائف موجب سقوطش نباشد بلکه نوبت ولایت در اقامه بعدل  
مؤمنین و با علم تمکن ایشان بعوم و بلکه بعضا قسملین هم با اتفاق  
کل فقهاء اما متبه منتهی خواهد بود و چون وسیله اقامه طائف لازم نیست  
مذکور بهمین مجتهدین مشروطیت و کتمیه بین الملل انتخاب نوع ملت نظریات  
در آن جهات عمومیه منحصر و جز بهمین عنوان و بغیر از این وسیله و ستمیه با  
این حالت خالصه اصل کاشتن نظاردی برای فقهاء عصر غیبت ممکن  
و نه بر فرض کاشتن جزاهاست و تبعید ترتیب نتیجه و اثر دیگری محتمل و نه  
اساس طرارد و ستمیه که دانسته وسیله منحصر بحد بدست مرتب تواند  
بود لهذا با اغراض از آن جهات مشترکه عمومیه و خارجیه از باب ولایات  
از نفس همین جهت و لایتنه هم بر همین وجه متعین و غایت آنچه مع التمكن  
محضر و غایت این جهت من باب الاحتیاط لازمه الرغایه تواند بود و وقوع  
اصل انتخاب مداخله متعین است باذن مجتهد نافذ الحکومه و با اشتهال  
هیئت مبعوثان بطور اطرارد و ستمیت بر عده از مجتهدین عظام بجا  
تصحیح و تنفیذ اراء صادره چنانچه فصل و تیم دستور اساسی مضمون  
است تمام جهات و احتیاطات مرعی و مجال شبهه غیر مغرضانه نبودن  
حق بر عوام شیعه هم فضلا عن اهل العلم بدیهی است

(سوم) مضحک آنست که در اثبات علم و انطباق کاشتن هیئت نظام  
بناب کالت شرعیه تلفیق و باز هم کما قل التمر الى المهر کما یجها بنجف است  
فرشاده شد و لکن گذشته از آنکه از جهت مالیاتیکه برای صرفه



اقامه مصالح نوعیه داده میشود و هم از سایر جهات مشترکه عمومیه  
که جز ولی منصوب من الله احدی در آنها و کالت ندارد تطبیق نیاید کالت  
شرعیه ممکن است علاوه بر همه آنها و یا با معنی عوام نه معنی لغوی  
و عرفی و کالت که مطلقا کذا و ذن و یا امرها طلاق بعقد کالت  
هم باین مناسبت است دانسته و نه بمقتضای مباد که حبسنا الله و نعم  
الوکیل و ایه مبارکه و ما انت علیهم بوکیل و ایه مبارکه و الله علی کل  
شیء وکیل و نحوها که با وضوح عدم انطباق بروکالت شرعیه مع  
هذا الطلاق و کالت فرموده اند برخورده و نه لا اقل بمقتضای تصور  
کردیم که بعد از صحیح اصل مطلب لزوم کاشتن هیئت مذکوره از انطباق  
و عدم انطباق آن بنیاب کالت شرعیه جز مناقضه لفظیه و از باب حقیقت  
با محاذ بودن طلاق و کالت و این باب چه اثر و محدود دیگری مترتب خواهد  
تواند بود همانا اگر بخندید اسب را جودی شخصا یا مقاصد و اغراض  
منافی نبود محض صاعدا با ظالمین در خیر ختم بر قلوب و بستگی چشم و گوش  
با پتخاها نمیرسند و در چنین ترهات باقیها لا اقل بمیان نشوین ازها  
عوام قناعت و ارسا خطه قدسیه دائره علمیه نجف اشرف علیها السلام بنشیند  
(چهارم) مغالطه و خطا بیانیست که برای عدم مشرک عین شاذ  
با کثرتش ازاء و بدعت بودن آن ادا نه و اظهار شد اما فساد دعوی  
بدعت بودن آن از اینجه سابقا در بیان حقیقت تشریح و بدعت کثرت  
ظاهر و محتاج با عاده نیست و کذا و آنکه لازمه آنست شوری  
که دانسته بعضی کتاب ثابت است خدا بر بیچا است عند التمارض و  
اکثریت عند الذرآن اتوای مرجحات نوعیه اخذ طرف اکثر عطف  
ارجح از اخذ ایشاد و عموم تعلیل دارد در مقبوله عمر بن حنظله



هم مشربانست و بنا اختلاف ازاء و نشاوی و وجهات مشرب غبت حد  
 للنظام متعین و ضلوعش همان ادله داله بر لزوم حفظ نظام است  
 علاوه بر همه اینها موافقت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله  
 با اراء اکثر اصحاب در مواقع عده بنقل و اداء فریقین ماثور و  
 فعل حضرتش در غزوه احد که سابقا اشاره کردیم و هم چنین در  
 غزوه احزاب که در عدم مضایحه با قریش بمقدادی از خرمای مدینه  
 با اکثر اصحاب موافقت فرموده و هم چنین موافقت حضرت سیدنا  
 علیه السلام افضل الصلوة والسلام در قضیه میثومه بحکم نا ادا  
 سوء اکثر که فریبغ مصاحف شامیان را خورده بران متفق شده  
 و فرماییش حضرتش که فرمود نصب حکمین صلالت بنود بلکه  
 سوء دای بود و چون اکثر بران متفق شدند موافقت کرد مگر  
 غیر لک از آنچه استقصاء آن خارج از دمع رساله و مستغنی عنه است  
 برای ابطال دعوی مذکوره کافی و سنک دندان شکن مغرضین است  
 و چون عمده شبهات مغرضان نسبت باصول و ارکان این اساس  
 سعادت امور مذکوره بود لهذا محض آنکه ابتناء بر غرضانیت  
 بر احد مستور نمایند بضر و دفع لازم بود حال بقیه هفوات هم  
 از آنچه گذشت ظاهر و هویدا و اوقات اشرف از بقرین و غنا با آنها  
 و خویش کلافی را که در همین اوقات بعضی بر ایشان مقیمین اسلام  
 دوطی بلاغات شفا هیه که از لسان حضرت شیخیه اسلامیه  
 اشرف بمحضرت انبیا الله اقامی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی دام ظلّه  
 نوشته بودند بعلاقه ضدیت نامه ایشان و هفوات صاوه او ظالم  
 برشان بران در این مقام ذکر و این فصل را ختم دهیم و طی بیانات مفصله



که در لرون ما هتام در تشید این اساس معادیت از لسان ان خیر خواه بزرگ  
 اسلام نوشته بود این عبادت بود این سبیل عظیم که بنیاد بشری از  
 بلاد غرب بهمت ممالک اسلامیه سرازیر است اگر ما هتاد و ممالک  
 جلوکبری نکنیم و تمدن اسلام را کاملاً بموقع اجرا ننگذاریم اسرار  
 مسلمانی تذریجا از آثار ان سبیل عظیم محو و نابود خواهد بود انهنو  
 (بین تفاوت ده از کجا است یکجا) اینهم بزرگ در مقام حفظ اسلام  
 با اینکه بحمد الله تعالی استقلال ولت علیّه عثمانی هنوز کاملاً محفوظ است  
 مع هذا عواقب ملتفت در حفظ اسلام چنین عاقبت اندیشی منفرد  
 و اقامه این اساس معادیت از روی بداهت ما خود بودنش از کتابت شد  
 اجراء تمدن اسلامی ملتهارد و ممالک پرستان ایران که خورامست  
 بمذاهب جعفریه میشاریم باینکه هر قدر از مقصودین و ممالک کتاب  
 و سنت سپهر پیغمبر و امام خود بجز نباشیم لا اقل قیام ضرورت مذهبها  
 بر غاصب دین ایزد شده متصدیان و لزوم تجدید اسلام و قصر  
 تصرفشان بقدر حق و امکان بحال انکار ندارند هم عیاناً می بینیم که  
 یک روز کاری اولین ملل عالم بودیم و حالاً بواسطه فعال ممالک  
 بودن و مسئولیت اوار نکایات نداشتن هوا پرستان و چار چهره خست  
 در جبهه و طرد و نهی که قرینه التملک گرفتاریم مع هذا کله بخيال آنکه در  
 صباح باقی مانند اعمار زمان تطاول و چپاولمان کاخان باقی و  
 استبداد است و استبداد از اتمان محفوظ بنماند با فراغند طواغیت امت  
 و زیاد دهندگان ملک هد کنندگان در ممالک و اعراض اموال ملت  
 موافقت کردیم و بلکه باغبان خارجی هم که استوار شد این اساس معادیت  
 ایران موجب هد شد تمام زحمت انانست هد شدیم و بیرداشتن این



تمام بخدا داد همان ظالمین که همیشه و با اختلاف تنقیبات و تقات هر روز  
 نفسی تازه زدیم گاهی بغرض استحکام اساس استبداد خود و کاشتن تخم فتنه  
 و فساد و فصل دانه بظاوت هیئت مجتهدین عظام مسئله طراز اولی  
 که همیشه بقبیلین مستداقش محل مناقع و نشانی و مایه غاصبه و اختلاف است  
 عنوان کردیم و باین هم قناعت نکرده برای استخراج مجلس شورای ملی از  
 تمام هیئت ابطال و سلب تشریفات ایشان عدم عضویت و خارج کردن هیئت  
 نظار را بیان آوردیم و با صراحت فصل دانه بظاوت در مطاعت و کتبت  
 امضاء و رد هیئت مجتهدین نسبت بخالف و موافقت مواد قانونیه  
 مضمونه در مجلس با شرعیات و بذات اجنبیه متأخر بودن اکثریت را و از آن  
 مطلب مبنی بر بیاطاعت فریب دادن و هدایت نمودن ساره لوحا یا خود شبهه و آن  
 آنکه با عضویت هیئت مجتهدین قصد نقضان در مخالفت عدم مخالفت  
 با شرعیات مغلوب اکثریت خواهد شد ترا القاء و چون بخرج کسی رفت  
 و او هم مغرضانه بودند بر هر ذی شعوری مکشوف بود حبله رفع  
 مصحفیه دیگری بغرض ابطال مشروطیت در سینه ابداء شد و با قیام ضرورت  
 مدد هب بر عدم مشروطیت حرمت اصل تصدق غاصبین علی کل تقدیر  
 مع ذلک در سینه ابداء شد و لو خان در این مقصد و هدف اساس مشروطیت  
 در سینه باین وسیله نای نوشتن لفظ مشروطه بمیان آمد و از برای نوشتن  
 این کذب بین انهنکا مهابر با و بحسب صورت اهنام در مشروطیت اظهار واقع  
 غرض عدم اساس بخدا داد و القاء انجام از همان ظالمین بود و با لجه فاذامکه  
 خود آنان در القاء این انجام و ابقاء طاعت غوثیت خود بدست و حبله و تحریک  
 مواد اعتشاسات را خلیفه و سر حلیه و سائر موجهات انضام قلوب و تسلط  
 می نمودند ما ظالم پریشان نیز از دو همان نقشه حرکت و در هدایت ایشان



سادات فون حیل و ترو برانی را که الحق سرا داد و در خود راست نهاده اند  
 بلکه تمام حبله کران عالم بقصور باع خود از این دو چیز دهنی و ترو بر اعتراف  
 کنند بکار بندیم و بعد از این هر دو شعبه استبداد از وصول بمقصد بایست که  
 دساتیر و حیل عمر و غاصبه آنان بحد دماء و اغراض و اموال منلیز  
 و احباء سپره ملعونه چنگیزی افدام و مظاهر پرستان هم برایشان  
 این شنائع بمنافی اسلامیت و بلکه موجب خروج از دقت مملکتی شمرند  
 صلی صفات خاصه حدیث تعالی شان از حیایزه و طاغیان و حکم دین  
 جلوه دادن بدعت استبدادیه ماخوذه از مغربیه بنی سقیان قیام نمود  
 ساحل مقدسه دین قوم اسلام را با این اتهام خلاف ضرور و در نزد  
 سائر ملل که از مذهب جعفری علی مشیده افضل الصلوٰه والسلام را  
 هم بواسطه این افک و بختان عظیم نزد سائر فرق اسلام سر بریزد و  
 شرمنا نمودیم آری آری و خول در وادار تحصیل بغرض دنیا طلبی و بند  
 مال مردم خودی کاشتن و چراغ سرفقت مصحوب خود داشتن و علم  
 چپاول و تظاول افراشتن چگونه جز این قبیل شایع نتیجه دیگری تواند بخشید  
 ولتعم ماقبل تیغ دادن در کف نکیست به که ابد عالم نادانرا بدست  
 (فصل پنجم) ذکر شرائط صحت مشروعیت مداخله مبعوثان ملت  
 در سیاسیات و بیان وظیفه علمیه ایشان اما مقام اول و شرائط معتبره  
 در صحت مشروعیت مداخله مبعوثان ملت در این وظائف حسبیه  
 و عمومیه از آنجه سابقا گذشت ظاهر و مبین شد که جز از آن مجتهد  
 نافذ الحکومه و اشغال مجلس ملی بعنوانت عدله از مجتهدین عدول  
 عالم سیاسیات برای تصحیح و تنقیذ اراء چنانچه  
 (فصل دوم) دستور اساسی کمال متفهم و بجد الله تعالی در تمامیت هم



فوق ماضول است شرط دیگری معتبر نباشد علم و اصل مطلب اجتماع نشد  
و انضای بکالات نفسانیه معتبر دانید اثبات و اصول لازم و امورات  
انها چند امر است اول علمیت کامله در باب بناسات و فی الحقیقه مجتهد  
بودن در فرستاست و حقوق مشترکه بین الملل و اطلاع بر دقائق  
و خفا بای حمل معنوله بین الدول و خبرت کامله بخصوصیات و ظائف  
لازمه و اطلاع بر مقتضیات عصر که بعون الله تعالی و حسن تائید  
با انضمام این علمیت کامله بناسیه یقفاست فیه بین مجتهدین منتخبین  
برای تعین آراء و تطبیقش بر شرحیات قوه علمیه لازم در سیاست  
امور است بقدر قوه بشریه کامل و نتیجه مقصوده مرتب گردانند  
تعالی در مریض صحتی بی طمع الا چنانچه بای دینی شایسته غرض  
اندیش طمع چنانچه اول و آخر و اموال و با خیال نبل یا ملت و نفوذ  
خدای انخواستند و کار نباشد موجب تبدیل استبداد شخصی با استبداد  
جمع و اسود از اول خواهد بود و بلکه مهند بودن از بخل و جبن و  
حرص و احم حضرت سرور و صباء علیه افضل الصلوة والسلام و در طو  
خرمان نفوذ حق و کلامت مصعب بن مالک اشتر رضی الله عنه در اهل شور  
الزام فرموده و متفرقا بد (الاند خلن فی مشورتک بمجلا بعدک بک  
سن الفضل و بعدل الفرو لا جانا بصفتک عن الامور و لا حریصان  
لک الشرب بالیوم) الی اخرها کینه صلوات الله علیه (ستم) غیرت کامله  
و خبر خواهی نسبت بدین و دولت و وطن اسلاهی و نوع سلطه  
بر وجهیکه تمام اجزاء و حدود و شعور ملکت و از خانه و ملک شخصی  
خود بهر آن مرتبه عزیز تر و دماء و اغراض و اموال اهاد مذکرات مثل بناس  
و عرض و ناموس شخصی خود گرامی بداند تا موس اعظم کیش و ای بر با اتم



نوامیس و استقلال و لنا اسلامیه را که رتبه عرارت نکهنانی همه را  
 در عهد دارد و نالی ان شمارد و حتی نسبت بفرق غیر اسلامیه هم <sup>مستند</sup>  
 نظر باشد ایشان در مالیه غیرها و هم بواسطه توقف تمامیت و نسبت  
 ثور و پت عمومیه بر دخواستان و در امر انتخابی محاله باید داخل شوند و البته  
 اگر از صنف خود کسرا انتخاب کنند حفظ ناموس و بن از او مترقی نباشند  
 لکن خبر خواهی نسبت بوطن و نوع از انان هم مشرف و اتصافشان باوصفا  
 مذکونه در صلاحیت برای عضویت کافی است و بالجملة عقد مجلس شور  
 ملی برای نظارت متصدیان و اقامه وظائف واجبه بنظم و حفظ مملکت  
 و سیاست امور امت و احقاق حقوق ملت است نه از برای حکومت <sup>شعری</sup>  
 و نفوی و نماز جماعت و شرایط معتبره و این باب اجنبی و غیر مرتبط با بن  
 امر است چنانچه صفا الزمه و در این باب هم که امهات آنها از کوشد اجنبی و  
 بی بطبان ابوابیت و از برای مراقبت در عدم صدور اراء مخالفه با احکام  
 شریعت همان عضویت هیئت مجتهدین و انحصار وظیفه و سمت ایشان  
 در همین شغل اگر عرض و مرضی در کار نباشد کفایت است پس اولین و <sup>ظیفه</sup>  
 که بعد از استغفار این اساس سعادت بعون الله تعالی و حسن تائید  
 در عهده دینداری و وطن خواهی این باب است این است که در مسئله  
 انتخاب چشم و کوش خود را باز کنند اغراض شخصی و قرائت  
 باز بد و صداقت یا عمر و عداوت یا بکروا در این مرحله کما  
 گذارند مصداقیت شرالاناس من باع دینه بدنیای غیر را مانند  
 جمله از ظالم پیرشان عصر بر خود و اندازند این معنی را خوف نصیب  
 العین خود نمایند که این انتخاب برای چه و این منتخبین را بر چه سینه سر  
 و از برای چه مقصد بکارند هر که را بدینهم و بین الله دادای او ضامن کور



دوای بمقصد یافته در محکمه عدل الهی غرض از عهده جواب آن است  
بر ایندا انتخاب کنند و الامتولیت حقوق سی کرد و خلق را علاوه  
بر مسئولیتهای از جهات عدیده دیگر که اینجا لامتنین شد بمحض مراتب بنا  
صد اوقات با سائر اغراض نفسیه بهمه خود وارد بنا و ند حفظ ناموس  
دین مبین و تحفظ بر استقلال دولت و قومیت خود و حراست خود  
و بمالک اسلامیه را بر هر غرضه چنانچه از سائر ملل مشهور است مقدم  
دارند بشله سنجانه تعالی آن پویندا و پس دنا و از بیج علی الهی  
کلیتنا و علی اتقی بملنا بحمد و اله الظاهرین

(مقام دوم) در بیان اصول و وظائف علمیه مبعوثان ملت بر  
انحال و لازمات اصول و وظائف سیاسی عصر غیبت را با غماض از  
مقصود بیت مقام بیان نموده و طیفه حالیه و ازان اقتباس کنیم اول  
و اهم تمام وظائف بنیاب ضبط و تعدیل اخراج و تطبیق دخل خرج  
مملکت و از بدیهیات است که حفظ نظام و تحفظ بر حوزه و بیضه  
اسلام جز بترتیب قوای نظمیه و حفظیه و تحفه استعدادات داخلی  
و مرجهیه غیر ممکن و توقف تمام ترتیبات مذکوره بتصحیح و تعدیل  
خراج و ضبط آن از حیف میل و صرف در مشتملات شخصی و اذات  
طاعتیه از واضحات است و حضرت سید اوصیاء علیه افضل الصلوة  
و السلام دو طی فرمان مبارک که بمالک الشریع عنوان الله علیه هنگام  
تفویض ولایت مدنی با و شرف اصدار فرموده اند و منضمین در سوره  
کلیه است و مخصوص خرج چنین مقر فرموده اند و تفقد امر  
الخراج بما یصلح اهل فان فی صلاحه و صلاحهم صلاح الملوک و اهل  
ولا صلاح لمن سواهم الا بهم لان الناس کلهم عيال للخراج و اهل الی ان



صلی الله علیه و من طلب الخراج بغير عماره و اخربا لیهما و اهلک العباد  
 و لم یسقم امره الا فلینلا الی اخرها کتبہ صلوات الله علیه و ظاهر است که چنانچه  
 در صدر اسلام بعد از هجرت و قبل از فتوحات اسلامیه و استیلای مسلمین  
 بر اراضی خراجیه مفتوحه العنوه سیره مقدسه نبوت ختمیه صلوات  
 الله علیها بر کسب و توزیع مضارف لازمه نوعیه بر عموم مسلمین و  
 معا هدین من الیهود و غیرهم باندازه تمکن و دارائی بنیست مساویه  
 مستقر و التزام بان هم از شرط معا هدیه یا معا هدین بود و حتی  
 تشریف فرمای حضرتش بحسن پیودان بنی نظیرهم برای مطالبه  
 حصه از دینه وارد بر مسلمین بود که بموجب عهد نامه دادنی  
 بودند و بالاخره بنقض عهد نمودن آنان و جلا و ادنشان مؤدی  
 گردیدند و این طود و داین عصر هم چون اراضی خراجیه مفتوحه العنوه  
 علاوه بر آنکه غنای مجهولست استفاد بد مالکانه متصرفین و اختلا  
 اسنادان بنقل صحیح شرعی بر فرض مغلو صبت عین هم مانع از اجراء  
 احکام مقدره در باب اراضی خراجیه است لهذا وظیفه خالیه و تصحیح  
 علم خالیه منحصر است که بر طبق همان سیره مقدسه صدر اسلام  
 مضارف لازمه نظم و حفظ مملکت و اخراجش از خلق غنای غار  
 که بوسیله خبانه های مملکت فروشان بلعیده اند صحیحاً تبیین شود  
 و بتعبد بل صحیح و ممیزی علی بنیست مساویه و باندازه انتفاع از  
 تمکون و دارائی بر طبقات ارباب مستقلات و تجارت و مواشیه و غیرهم  
 توزیع و از برای طبقات کارکنان و متصدیان امور هم باندازه  
 لیاقت خدمتشان بنوع مقدر و ایصال گردد و در جلو گیری از هف  
 و میل و صرف در انحاء فسوق و فجور و مشتهیاتی که روزگار دین و



دولت و مملکت و ملت و اچیت بنیاده نموده مراقبت و نظارت کامله  
 بعمل آید و بعد از تصحیح امر خراج باین کیفیت تطبیق آن بر سیره  
 مقدسه نبویه صلی الله علیه و آله باین ترتیب آید آن بر هر مسلمانان  
 نظریه توقف حفظ و نظم بلاد اسلامیه بر آن واجب و گرفتن آن هم  
 بر تمام طبقات متصدیان در صورت علم بخاور از اندازه لیاقت  
 خدمت و عملشان خلل و بدو و شبهه و اشکال خواهد بود و اگر  
 چه بدیهی است قناعت این دسته چنانچه چنان و عادت کوان معتم  
 و کلاهی بمقدار مذکور بعد از اعشار بان همه چنان و کلات و نظایر  
 مملکت و برانه ساز و خاتمان ملت بر انداز عاده از محالات و بواسطه  
 اندک و خول میگویند ملت و این زادی و قطع قبول و شعیر و  
 کاستن اندکی از تجاوزات فوق العاده تمام این هنگامها برخواست  
 و لکن مع هذا امید است که چنانچه بعون الله تعالی و حسن تأیید  
 حکمانه در این باب اقدام و شالوده و اساس مطلب صحیح تاسیس شود  
 و بوسیله احداث مکاتب و مدارس کافی بجهت تربیت متدین  
 اخلاق و تکمیل قوای علمی و عملیه عموم طبقات کارگزاران و  
 نوع مسلمانان را در بطون و طبقات لاحق بقدرت اصلیه اسلامیه  
 توان ارجاع و از ذایل مود و ثروت از مغایره و سایر اغصان شجره  
 ملعونه امویه توان متدین نمود و هم وجوب اداء خراج مضروب  
 برای حفظ و نظم ممالک اسلامیه و حلالت بلکه لزوم صرفش در  
 در مصارف مذکوره و بعد از تعدیل و توزیع بنهجه مذکور و تقریر  
 باندازه خدمت بنوع و حفظش از حیف و میل بمومنین توان فهمانیده  
 که بعون الله تعالی و حسن تأیید هیچنانکه در سایر حقوق واجبیه الهیه



انهم باقتضاد بآیات اسلامیه از اداء آن نوعی از عبادت و توبه  
 الخراج هم بعد از تطبیق بر سنت مقدسه نبویه و همین رفتار را وظیفه و  
 تکلیف بنی خود دانسته نهاده و در اداء دار و اندازند و بحالت خالیه که  
 اخذ و استیفاء و حرا و چون همه بر طبق شواهد طاعتیه و مظالم  
 استبدادیه است لهذا حرام اند و حرام بعد از این مصحح و مستوی و تعدیل  
 و ضبط و ترتیب قیاس نکند و در اداء حقوق واجبیه نوعیه در صورت  
 مظهر حفظ النظام و صیانت الحوزة الاسلامیه تشریع فرموده اند که  
 بنبی هنام نموده اهمیت آنرا از سایر تکالیف محضه غایت کنند و لازم است  
 جمله از فرائض و دستور العملها صادره از حضرت استبداد و ضیاع علیه  
 افضل الصلوة والسلام را در این باب برای فهمیدن آنکه دیگران هر چه دارند  
 از این سرچشمه قرار گرفته و ماها چه قدر بنفس خود ظالم و از تشیع بجز  
 ادعاء قناعت داریم ذکر شود در دهان خطبه مبارکه صادره در این  
 حقوق و الی بر دعوت و دعوت بر و الی صیغه نماید

(اما بعد) فقد جعل الله لي عليكم حقا بولاني امركم ولكم علي من  
 الحق مثل الذي عليكم فالحق اوسع الاشياء في التواضع واضيقها في  
 التناصف لا يجري لاحد الاجري عليه لا يجري عليه الاجري له و  
 لو كان لاحد ان يجري له ولا يجري عليه لكان ذلك خالصا لله سبحانه و  
 خلقه لقد رثي على عباده واعد له في كل عاجل عليه عز و قضاة ولكنه  
 جعل حقه على العبادان بطبوعه و جعل جزاءهم عليه مضاعفة الثواب فضلا  
 منه و توسعا بما هو من المزياد اهل ثم جعل سبحانه من حقوقه حقوقا  
 افترضها لبعض الناس على بعض فعملها تنكاف في وجوهها و بوجوب بعضها  
 بعضها ولا يستوجب بعضها الا ببعض واعظم ما افترض الله سبحانه من تلك الحقوق



حق الوالي على الرعية وحق الرعية على الوالي فرضته فرضها الله سبحانه  
لعله على كل محبة لها نظاما لانفسهم وغرالد بينهم فليست بصلح الرعية  
الا بصلاح الولاية ولا بصلح لولاة الولاية استقامة الرعية فاذا ادت الرعية  
الى الوالي حقه وادى الوالي حقها عن الحق بينهم وقامت منافع الدين  
واعندت مصالح العدل وجرت على اذلالها السنن بصلح بذلك الزمان  
وطمع في بقاء الدولة وبثبت مطامع الاعضاء واذا غلبت الرعية واليهما  
واجف الوالي برعية اخلفت هنالك الكلمة وظهرت مصالح الجور وكثر  
الادغال في الدين وترك حاج السنن فعل بالهواء وعطفت الاحكام و  
كثرت علل النفوس فلا يستوحش لعظيم حق عطل ولا لعظيم باطل فعل  
فهذا لك نذير الاضرار ونعم الاشرار وتعليم طبعات الله عند العباد فليعلم  
بالشأن في ذلك وحسن التعاون عليه فليبين احد وان اشدد على رضا الله  
حرصه وطال في العدا جهاده ببالغ حقيقة ما الله امله من الطاعة  
ولكن من واجب حقوق الله على العباد النصيحة بمبلغ جهدهم والتعاون  
على اقامة الحق بينهم الى ان قال صلاوة الله عليه وان استخف حال الولاية عند  
صالح الناس ان يظن بهم خيال الغر ويزرع امرهم على الكبر الى ان قال صلوات  
الله عليه فلا يكلمون بما تكلم به الجبابرة الى اخرها فقدر قواعد وفوائد  
مستفاد من هذه الفقرات ابن خطبة مباركة وما خرد بدون اصل علم  
حقوقي كه حكاء ازوپ تدوين نموده بزمان مباهات دارند از اشياء و  
نظاير اين خطبة مباركة مؤكول بر رساله عليهما السلام كه يكون الله تعالى  
بعد از اين خواهيم نوشت

(دوم) از اصول و مهام وظائف مذكوره تشخيص كيفيت قرار داد  
دستورات و وضع قوانين و ضابط تطبيق آنها بر شرعيات و تميز مواد



قابله نسخ و تغییر از ما علای الهی است بدانکه مجموعه وظائف راجعه بنظم  
 و حفظ مملکت و سیاست امور است خواه دستورات اولیه مشکمله است  
 دستورالعملها را راجعه بوظائف نوعیه باشد و یا تا نوبه منضمه بخلاف  
 بر مخالف دستورات اولیه علی کل تقدیر خارج از دو قسم نخواهد بود چه  
 بالضروره یا منصوصات است که وظیفه علمیه آن بالخصوص معین و حکم  
 دشریعت مطهر مضبوط است و یا غیر منصوص است که وظیفه علمیه  
 آن بواسطه آنکه از اج در تحت ضابط خاص و میزان مخصوص غیر معین  
 و بنظر و ترجیح ولی نوعی موکول است و واضح است که همانکه قسم  
 اول نه با اختلاف اعضاء و افعال قابل تغیر و اختلاف و نه جز تغیر  
 منصوص شرعی الی قیام الساعة و وظیفه و فساد دژان متصور تواند  
 بود همین طور قسم ثانی هم تابع مصالح و مقتضای اعضاء و امضا و  
 با اختلاف آن قابل اختلاف و تغییر است و چنانچه با حضور و غیاب  
 بدولی منصوص الهی غایب است در مائز اقطار هم بنظر و ترجیحات منصوصه  
 از جانب حضرت صلوات الله علیه موکول است در عصر غیبت هم  
 بنظر و ترجیحات نوامی عام یا کسبه و واقعه وظائف مذکوره غیر  
 ولایه الاذن مازون باشد موکول خواهد بود و بعد از کمال وضوح  
 و بداهت این معنی فروع سیاست مرتبه بر این اصل بدین ترتیب است  
 (اول) آنکه قوانین و دستوراتیکه در تطبیق آنها بر شرعیات  
 کاینی مرقبت و دفن شود فقط بقسم اول معذور و در قسم دوم  
 اصلا این مطلب بدون موضوع و بلا محل است  
 (دوم) آنکه اصل شود و تفسیر که دانسته اساس سلطنت  
 اسلامیه بنص کتاب و سنت و سیره مقدسه نبویه صلی الله علیه و آله



مبتدیه برانست. در قسم دوم است و قسم اول چنانچه سابقا اشاره شد  
 و اساسا از این عنوان خارج و اصلا مشور و در آن محل ندارد  
 (سیم) آنکه همچنانکه در عصر حضور و بسط بدین ترتیب  
 ولایه و اعمال منصوبین از جانبی که صلوات الله علیه هم ملزم قسم دوم  
 است و بهین محاسبات که اطاعت ولی امر علیه السلام را در این  
 مبارکه الطهرات الله و الطهرات الرسول و اولی الامر منکم در عرض اطاعت  
 خدا و رسول صلی الله علیه و آله و بلکه اطاعت مقام رسالت و ولایت  
 صلوات الله علیه را با هم در عرض اطاعت خلاق عالم غراسه بقدر  
 ضرورت اند. آنکه از وجوه و مغایر کمال بن یسب لا یت یوم النذر  
 هم بهین امر است. بهین طور در عصر غیبت هم ترجیحات نواب عامه  
 و با ماذونین از جانب ایشان لا محاله بمقتضای ثابت ثابت قطعه علی کل  
 تقدیر ملزم این قسم است و از این بیان بخوبی حال هفوات واجب  
 مقررین که این الزام و الزامات قانونیه را شرعا بلا ملزم پیدا شده  
 منکشف و ظاهر شد که جز کمال غرضانیت و با عدم اطلاع بمقتضیات  
 اصول مذهب منشاء دیگری ندارد

(چهارم) آنکه چون معظم سنایان فوعیه از قسم دوم و در تحت  
 عنوان ولایت ولی امر علیه السلام و نواب خاص با عام و ترجیحاتشان  
 مندرج و اصل تشریع شور ویت در شریعت باین لحاظ است بر  
 البته با توقف حفظ نظام و ضبط اعمال مغضبه مستعدیان و  
 منع از تجاوز و تجاوزشان بر تدوین آنها بطور قانونیت بر همین  
 منعت و مقام باین وظیفه لازم حسیه با اینحال خالی و توقف رسمیت  
 و نفوذ آن بحدود از مجلس و هی شورای ملی سابقا مبین شد که در عهد



و دایست کامله و کفایت کافی مبعوثان ملت است و با امضا و اذن من له  
 الامضاء والاذن چنانچه مشروط است تمام جهات تحت مشرعیت  
 مجتمع و شبهات و اشکالات مندرج و مرجع مفتش و قوه علمیه بودن  
 هیئت منتخبین ملت هم با پیغمبر و واهی بودن شبهات مغرضانه منتهی  
 که نفس نفسین قوانین را افراطانه و دل بخوانانه مقابل با دستکاه نبوت  
 شمرده بودند از این بیان مرید اعلیٰ ما سبق ظاهر و هویدا و وجوب  
 این وظیفه نظر بوقف حفظ نظام و ضبط تصرفات منتهیه بران  
 اشکار گردید

( پنجم ) آنکه چون دانستیم قسم دوم از بیانات نوعیه در تحت  
 ضابط و میزان معین غیر مندرج و باختلاف مصالح و مقتضیات مختلف  
 و از این جهت در شریعت مطهره غیر مخصوص و بمشورت و ترجیح من له  
 ولا یزال نظر موکول است پس البتہ قوانین واجبیه با این قسم نظر  
 باختلاف مصالح و مقتضیاتش باختلاف اعضاء و احوال مختلفه  
 در معرض نسخ و تغییر است همانند قسم اول مبسوط و امار و قابلین تواند  
 بود و از اینجا ظاهر شد که قانون متکفل و طبقه نسخ و تغییر قوانین  
 با این قسم دوم مخصوص وجه قدر صحیح و لازم و بر طبق وظیفه حبیه  
 و الحق موجب کمال حیرت است که غیر مطلقین بدقیق اسلامیه چگونه  
 اینچنین وظایف دقیق و استقاده و صحیحاً ترتیب نمودند و از این  
 عجیب تر آنکه منحلین از امر چگونه از لوازم و مقتضیات اصول مذهب  
 غفلت و یا تغافل و تحامل نموده مغالطه نزد بدیه خبلی و ربط  
 که ابا این نسخ و تغییر عدول از واجب بخرام و یا از حرام بواجب یا از حرام  
 بمباح و بکفر است برای تنویر اذهان عوام القاء و بر هر نفسی بر



نعمه مضحکه شودند چه دانسته که این نسخ و تغییر از تمام حقوق زود بد  
مغرضانه مذکوره خارج و از باب عدول از خود واجب است بفرود  
دیکر و قد و مشترک آنها که حفظ نظام و سیاست امور است واجب  
حیث و اختیار از افراد تابع خصوصاً مصالح و مقتضای اعضاء و ترجیح  
من له ولائه النظر موكول و با اسلمت و اوجیت فرود دیکر البته  
عدول لازم خواهد بود و خوبست هم در آن اصحابه بجهت العقول  
و هم در این مغالطه ضد مآمول بمثال مبارک لقد حق قدح لیس منها  
تمثل شود و لنعم ما قبل بد کهر علم و فن افوخن دادن تیغ  
است دکت زاهر

(سیم) از وظایف لازمۀ سیاسته تجزیه نوای مملکت است که  
هر یک از شعب و وظائف نوعیه زاد و تحت ضابط و قانون صحیح علمی منضبط  
مموده اقامه انرا با مراقبت کامله در عدم تجاوز از وظیفه مقرر بعهده  
کفایت و ذایت مجربین روانشعبه سپارند و اصل این تجزیه را مورد  
فرس از چشمید دانستند و حضرت سید اوصیا علیه فضل الصلوة  
و السلام هم در طی فرمان تقوی بعض و کایت مصر بمالك اشتر  
رضوان الله علیه امضاء فرموده میفرماید و اعلم ان الرعية  
طبقات لا یصلح بعضها الا ببعض ولا غنی ببعضها عن بعض فمنها  
جنود الله و منها کتاب العامة و الخاصة و منها قضاء العدل و عمال  
الانصاف و الرفق و منها اهل الخیر و الخراج من اهل الذمة  
و مسلمة الناس و منها التجار و اهل الصنائع الى ان قال صلوات  
الله علیه فالجنود یأذن الله حصون الرعية و ذین الولاية و غیر الذین  
وسبل الامن و لیکن نفوس الرعية بهم ثم لا قوام للجنود الا بما ینجی الله



لهم من الخراج الذي يقوون به في جهاد عدوهم ويعتدون  
 عليه فيما يصلحهم ويكون من ولاء حاجتهم ثم لا فوام لهذا بن الصنف  
 الا بالصنف الثالث من القضاة والعمال والكتاب لما يحكون من المصا  
 ويحكون من المنافع ويؤمنون عليه من خواص الامور وعوامها ولا  
 فوام لهم جميعا الا بالتجار وذوي الصناعات الى اخرها كتبه صلوات  
 الله عليه اندراج تمام شعب وزاد تخانهای خالیه دول منمدنه  
 در اصناف مذکوره ظاهرست چه بالضرره شغل و زارت داخله ماله  
 و در ذریع تحت عنوان کتاب مندرج و جمیع محاکم در تحت عنوان  
 صناعات داخل و زارت خارج در آن عصر بی محل بود و بعد  
 از این فرمایشات برای منتخبین بجهت ریاست هر یک از اصناف  
 مذکوره اوصافی اعتبار فرموده که در این جزو همان از کبریه  
 احمر ناباب تر و چه قدر سزاوار است که چنانچه مرحوم حضرت  
 ایه الله العظمی سیدنا الاشاره العلانیه آقای میرزای شیرازی  
 قدس سره غالباً بمطالعۀ این فرمان مبادرت و سر مشق کوفتن  
 ازان مواظبت مبفرمود همین طور تمام مراجع امور شرعیه و  
 سیاسیه هر کس باندازه مرجعیتش این سیره حکمه را از دست  
 نداده این فرمان مبارک را که بنقل موثقیین از و پائینان ترجمه  
 نموده در استنباط قوانین سر مشق خود نموده اند کان لم یکن  
 شمارند و خوبست در استقصاء اصول و ظایف سیاسیه  
 عصر غیبت با آنچه شد قناعت و بقیه را بمعهد در است  
 معوضان ملت و هیئت مجتهدین نظام میدهند و نشسته  
 بعون الله تعالی و حق نمایند موکول داریم



و اما (خاتمه) مشتمل بر دو مقصد است (اول) در استقصا  
 ی هوای ملعونه استبداد است اول اذان قوی که اصل منشأ  
 و روح تمام آنها است جهالت و بی علمی ملت بوظائف سلطنت و  
 حقوق خود و بدیهی است که چنانچه علم سرچشمه تمام فیوضات و  
 وسعازات است چهل هم منشأ و منبع تمام شر و مواصلات باطل  
 و کائنات جهل است که انسان را به بی پرستی و تشریک فراعنه  
 طواغیت باز است حدیث تعالی شانند و اما در صفا خاصه الهیه غراسه صبا  
 بواسطه جهل است که انسان بیچاره ازادی خدا ازادی مساوات در جمع  
 امور یا حیا بره و غاصبین حریث و حقوق ملت را را سافراموش و  
 بدست خود طوق و قبضه شان را بگردن میگذارد و بلکه این اعظم  
 مواهب نعم الهیه غراسه و اهم مقاصد انبیاء و اولیاء علیهم السلام و موهب  
 مبشارد نادانی و جهالت است که این همه صفت و دیو سیر انسان  
 صورت را بیدل تمام قوی و دافائش و استحکام اساس سارت و قوت  
 خودش را از او و بجای آنکه با برادران دین و وطنش در استقامت  
 و تخلص خود از این اسارت و وقت و حفظ دین و وطنش بپردازد  
 و همدست با خد بر بخت خون و غلبه اموال و هتک اعراضشان نمیکارد  
 و چنین بیدینی و بدینا موسی و ظالم پرستی و اشع انکار راه زینرا  
 شجاعیت و شهامت و بلکه خدمت بوطن و دولت و موجب سربلندی  
 و شرافت هم میپندارد مانند اراذل کوفه و او با ششام قتل و اش  
 علماء و سادات و اخبار و احرار و هتک اعراض و هتک اموالشان  
 افتخار و از اندراج و در عداد بزدلان هیچ پروا ندارد بی ادراکی و  
 غبا و کت که این صنف حیوان دویا و اصل از اسباب حیا نقض



در حفظ دین و حرّ است و دین اسلام را بدشمنان و دشمنی که جز خدا  
دین و دولت و استیصال ملت و تبعیدن مملکت نمی نهند و بندگان  
باسم دینداری و بار و نحو اهی چنین شناع را بر پا میدارد و معبودین غیر  
و طاغیان و معبودین کاذب و دهنده نشان و مالک رقاب شدن از امور  
و عباسیه و اخلافتان و اتباع کل ناعق بودن ایرانیان و بلکه نوع انسان  
و کما بخشنه پایان و پادریان و درختان و بانشطار بنی مؤمنان  
مهودان و مفعول من ادا را خالق عالم و فاعل فایده دانستن از لایا  
و بجا نشان و پیروی و تبعیت مسلمین از ظالم پادشاهان زمان و بقا  
خارج هر ان الی غیر ذلک من الشایع همه از این امر شر و الا مراضی  
و از ابتدا تا انقضای عالم هر یلانی که بر سر هرامت آمده و بیاید از این بار  
متولد و از این منشای بر پا و احصا شده از آنها خارج از وضع رساله و محتاج  
بدفاتر و طواریها است



احتیاج هم مندرج است اصل ابتداء و اختراع این توه مشهوره و اعمالش  
 در اسلام از بدع مغاوبه است که از برای مقابله با سرور و صبا علیه نقد  
 الصلوة والسلام عده از دنیا پریشان از قبیل عمر و عاص و محمد بن  
 و مسلم بن مخلد و مغیره بن شعبه و اشباه هم را که در انظار عوام است  
 در عداد صحابه محسوب و در مغلطه کاری با اسم پنداری بواسطه اتصاف  
 بصحابیت نفوذ و مطاعیتش داشتند و تفریق کلیه و معارضه با مقام و  
 سلام الله علیه با خود عهد گشت نمود و هم از دست دیگر ابوموسی اشعری  
 که از معتبت علیه ایشان ما یوس بود بهمان اغزال و تقاعدشان از  
 نصرت حق و خذلان شاه و کلاکت علیه و نهاده و برگزیده و خلافت  
 حضرت بجزج بی خردان امت دادن قناعت و بوسیله معتبان دست  
 دنیا پرست با او و سکوت و اغزال اندسته دیگر دهنده و فتنه سازان استبداد  
 و استبداد و تمککات خود سرانه زاد و اسلام استحکام و حتی بیت حضرت  
 علیه السلام را هم بر منابر مسلمین رواج داد همه شتافتند و محض حفظ اعتبار خود  
 و منفعت عاجله یا بر این کفر بین اعانت و با سکوت خیار نمودند و منت  
 عاجز فرار عنه و طواغیت اخلافت من الامویه و العباسیه و اخلافهم  
 المغضبین الظالمین در تملک و قیام امت و محو احکام شریعت بان  
 و این سکوت هر دو شتافت و تکمیل و برورد و در امور و اعضاء و توارث  
 و افکار اتحاد و ارتباط استبداد و بی مورد و ثا از امثال عمر و عاص و ابوموسی  
 با استبداد سناست مورد و ثا از مغاوبه و بهم امتحانی و متقوم بهم بودن  
 این دو شعبه استبداد و استغناء و بدو خبر مشهوره و حالت خالی که هم  
 با ظلم و طواغیت موجب نفوذ کلیه و مطاعیت و مساعدتشان بسکوت  
 و عدم اعانت بر دفع ظلم مائه و همد فرشته و گردیدن عوام اصل از انظار



منتهی کرد و کلا بیان بعد البیان و لا از بعد عین و نعم فاقبل و رد  
و کتب بن ابی شریب بن ابی شریب در خلا بقی میرد و تالیف صورت و مضمون  
این بیت را از اخبار طینت ما خود است

(سیم) ازان قوای ملعونه نفوذ دادن بشاء و پستی است در مملکت  
و بجای مراتب درجات قوه علیه علیه و سائر موجبات نفوذ و امتیازات  
نوعیه شریفه داشتن و مرجعیت مورثه کوری و کثوری سائر نوعیات  
مملکت را تابع این رذیله خبیثه قرار دادن و باندازه مراتب و درجات  
منصب دادن و ذمام امور را مفوض داشتن است بدیده و سوتختی اعمال  
این قوه ملعونه اقم مقدمات استعیاض و قاب ملت و درجاتش هم  
با خلاف درجات استعیاض و تملک و قاب مختلف است نفوذ شاه پرتی  
در مملکت است که نادانی و جهالت عمومیه را بی علاج و ریشه علم و  
دانش و سائر موجبات سعادت و حیات ملی را بواسطه عدم فائده و  
ملکه مفتر برقی بودن بکلی از مملکت بر میانند از تمام قوای ملیته را  
مضمحل و نابود و هر را در قبایل غنیمان خارجی بمنزله صنوه در جنگال  
شاهین و در تمام حوایج شبانه روزی محتاجان مله سازد و سوار  
شاه پرستی در وک و ریشه ملت است که حتی ملکی در وری اهل  
هم فضل عن العوام با علم بقیام ضرورت دین اسلام بر غاصبت  
و حرمت اعانت بر فعال ما بشاء و خاک ما بوند بودن طواغیت امت مع  
هذا باقتضای جیلت ثانیه و این اعانت و ظلم که دانسته از اعظم کبایر  
و شرک بذا شایسته عز است به اخبار و تبرهان باقی و حفظ  
دینش نامید ساحت مقدسه دین مبین را لکه دار و حتی بیک هفته  
در استحقاق این بیت پرستی من حیث لا یشر و ادیشان میباشد مراجعت



نوعیات مملکت را تابع و رعایا بن رذیله خبیثه قرار دادنت که هر روز  
 پست فطرت و ذوق غارتگر و بی فائز و باقی بوسیله اظهارش و تمامها  
 مملکت و در شایع مالک و بدون تعیب مشقت و آه و غمی با کمال  
 قوت و شوکت و از باب استحقاق و مالکیت اذلت ان اولاد و ارقاء را  
 انزاع و بواسطه کمال بی علی و پست فطرت و ذالت و از غیث رسته و  
 وطنی بمر و مضطرب داشتن و شرفا استقلال و قومیت ایشان بطبع  
 جزئی انتفاع شغف و با اندک چایا بوسیله حریف طرار تمام مملکت و بخرج و  
 شعب ثروت و مکنث و ایا دانی مملکت و جمیع جهات حفظ استقلال  
 قومیت مسلمین بی صاحب برضایت و امتیاز و معاوضات منجوسه بقتیم  
 واکذار و ملت و دولت و مملکت را بحال تباه و دروز کار سپاه ما  
 ابراسیان از لای قوم سبایا نشانند نفرت کلمه هر دولت و ملت و توحش و  
 تنفر هر سلطان و رعیت از هم دیگر و بیاد فساد فتن هر سلطنت قدیمه  
 قویه بخیرانت این دسته مردم و اعمال این توه خبیثه و انکال بان مستند  
 عدم و قوفشان در اغضب هستی و دواوی امت بر هیچ حد موجب تنفر  
 رعیت از سلطان و اهتمامشان در اظهار شاه پرستی و دولت خواهی  
 و خود را حافظ و خادم سلطنت بخرج دادن و دفع هجوم و اغبیالات  
 و امور نمودن موجب توحش سلطان است از رعیت و بضر و بکثر  
 بخریب و تضعیف و اوج اعطایا بعه مال این توحش و شغل و نتیجه نفوذ  
 دادن بشاه پرستی و مملکت جزو مال و انقراض نباشد و حضرت سید  
 او صیاد علیه افضل الصلوٰه والسلام در طی فرمان تنویض و کاتب مصر  
 بمالک شریف رضوان الله علیه و وصف این دسته مردم چنانکه گوید  
 تحذیرا و صاعده نشان میفرماید و لیکن احد من الرعیة ثقل علی الوالی مؤنه  
 فی الرعا



فی الرخاء واخل معونة له فی البلاء واکره للانصاف واسبغ بالالتفاف و اقل  
 شکر است الاعطاء وابطأ عذرا عند المنع واصلع صبر عند ملهات الذهن  
 من اهل الخاصة وامنأ عود الدین وجماع المسلمین واعد له للاغذاء العامة  
 من الامة فلیکن صفوک لهم وملك معهم مراد اهل خاصه مهین دستة مفید  
 خوران است که بغوان وولجواهی و شاه پرستی خود را بولایه و مراجع حکومت  
 میگیرانند و هم در لزوم جسم ماده ایشان در همان فرمان مبارک منقسمند  
 ثم ان للوالی خاصه و بطانة فیهما استبداد و تطاول و قتل انصاف و معاملة  
 فاحسم مارة اولئک بقطع اسباب تلك الاحوال و لا تقطن لاحد من حاشیک و  
 عامتک قطیعة و لا یطعن من منک فی اعتقاد عقد نصر من یلیها من الناس  
 فی شریک و عمل شریک یحکون مؤننه علی غیرهم فیکون منها ذلک لهم دونک  
 و حبیبة تلک فی الدنيا و الآخرة و الزم الحق من لوفه من المرفی و البعید  
 الی اخر ما کتب صلوات الله علیه الی الطاهر

(جهانزم) ازان قوای ملعونہ القاء خلاف فیما یکن امت و تفریق کلمه  
 ملت است و هر چند اصل این قوه خبیثه و اساسش همان جهات  
 و مغلیت خارجیه اش غالباً بتعبده استبداد دینیه و مقدادی هم بشاه  
 پرستی مستند و مستغلا در عرض آنها نباشد لکن چون تمام استعارات  
 واقع در اسم سابقه و این است بر همین تفریق کلمه مله منتهی و قوای ثلثه  
 ثلثه سابقه بمنزله مقدمات ان و نتیجه مطلوبه ازاها همین تفریق و اختلاف  
 و غیر الحقیقه جز اخیر علت و اصول سابقه مقدمات است و این جهت در کتاب  
 اثبات و اخبار تمام استعارات را بهمین تفریق کلمه مله و تشتت اهواء  
 و اختلاف آراء مستند فرموده اند قال غزین قائل ان فرعون علانی  
 الارض و جعل اهلها شیعا یستضعف طائفة منهم یدبح ابنائهم کلمه مبارکه



شهادت و اجماع منزهین تفسیر خود و دلائیله مبارکه بر ترتیب  
 و استعداده بودن سلطنت فرعون بر همین تفریق کلامی ظاهر  
 است و حضرت سیدنا و صاحب علیه و آله افضل الصلوة و السلام در همان خطبه  
 مبارکه قاصده سابق و لاحقاً بچند در تحقیق حقیقت سلطنت استعداده  
 سابقاً و دوطی مقدمه نقل کردهیم فرماتنا فی فرموده اند که از برای معرفت  
 داء و پی بودن بد و آلاء و ملامت همه را نقل کنیم و صادقین در دعوی  
 تشیع و مخالفین از اعراض استعداده و استعداد بد بدستور العمل  
 اما نشان آگاه و بشناخت نظام پرستی و عدم موافقت دانستگان  
 حقیقت منصوبه خود متنبه سازیم قال صلوات الله علیه و آله  
 واحذروا ما نزل بالانتم من قبلکم من المثلثات بیور الافعال و ذم الانما  
 قد ذکر وافی النجی و الشراحوالهم واحذروا ان تكونوا امثالهم فاذا تفکروم  
 فی تفاوت هالهم فالزمو کل امر لزمث لغیر بهر شانهم و ذاحث الاعثا  
 له عنهم و مدت العافیة فیة علیه انتقارث النعمه له معهم و وصلت الکرامه  
 علیه حبلم من الاجتناب المفرقة و اللزوم للآله و الخاص علیها و التوهم  
 بها و اجنبوا کل امر کسر فقرتهم و او هن منهم من مضاعف القلوب  
 قساحن الصد و تدابر النفوس و تخاذل الابدی و تدبر و احوال  
 الماضین من المؤمنین قبلکم کیفه توافوا فی حال التخص و البلاد المکون  
 انقل الخلائق اعباء و اجهد العباد بلاء و احبوا اهل الدناخا لا اتخذ  
 الفراعنه عبيدا فناموهم سوء العذاب و جزعوه المراء فلم تبیح الحاکم  
 بهم فغل الحاکمه و قهر الغلبه لا یجدون حيلة فی امتناع و لا سبیل الی  
 دفاع حتی اذا دای الله جدا لصبرهم علی الاذی فی محبته و الاحمال للکون  
 من خوفه جعل لهم من مضائق البلاء فرجا فابذلهم الغر مکان الذل



والامن مكان الخوف مضار واملوكا حكاما وامنزا اعلاما وبلغت الكرامة  
من الله لهم ماله تنهبا لامال البهيم فانظروا كيف كانوا حيث كانت الاملا  
مجنمة والاهواء منقذة والقلوب معتدلة والايدي مترادفة والسيوف  
مناصرة والبصائر نافذة والقرائن واحدة الوبكونوا اربابا في  
اقطار الارضين واملوكا على رقاب العالمين فانظروا الى ما صاروا  
اليه في اخر امورهم حين وقعت الفرة وتشتت الالفه واختلفت  
الكلمة والافئدة وتشتتوا مختلفين وتفرقوا متخارين قد  
خلع الله عليهم لباس كرامته وسلبهم غضارة نعمته وبقي قصور خبايا  
فيكم عبرا للبعثين منكم واعبروا بحال الداسمغيل ومنه استحق وبني  
اسراييل عليهم السلام فاشدا عند الاخوان واقربا شتى  
الامثال تاملوا امرهم في حال تشتمهم وتفرقهم لئلا يكون  
الاكثارة والقباحة اربابا اليهم بخنادونهم عن ريب الاوافق  
وبحر المراق وخضرة الدنيا الى منابت الشجر ومنها في الريح و  
نكد المعاش فتركوهم غالة صاكين اخوان دبر ووبراذل الانم  
واوا واحد بهم قراوا لا يارون الى جناح دعوة ويعتصمون بها  
ولا الى ظل الفة يعتمدون على عزها فاحوال مضطربة والايدي  
مختلفة والكثرة متفرقة في بلاد ازل واطباق جهل من نبات  
مودة واصنام عبودة وادخام مقطوعة وغارات مشنونة  
فانظروا الى مواقع نعم الله عليهم حين بعث اليهم رسولا فعقد  
عليهم جميع على دعوة الفهم كيف تشتت النعم عليهم جناح  
كرايتها واسألهم جزايل نعمتها والنفت الملهمة في عوامد  
بركانها غرقين وعن خضرة عيشها فكهن قد تربعت الامور بهم في



ظل سلطان قاهر و آوتم الحال الى كنف عتر غالىة بسطفت الانوار  
 عليهم في ذوى ملك ثابت فهم حكام على العالمين و ملوك على  
 اطراف الارضين الى اخر ما افاض صلواتنا الله عليه على الامم  
 من العلم والحكمة و در مواقع عديدة و بگو از خطب مبارکه  
 و ساير اخبار و آورده هم استناد ذلك و اشارت و اعني الى قوله  
 هر وقت که بفرموده خودشان نصريح فرموده اند و برخاسته اند  
 بدعيان و ليه انت چه بالضرورة حافظ حقوق و عتبه هر قوی  
 که اعظم همه حريت و قاب و ناموموس کبر کيش و ايش و استقلال  
 وطن و قوميتا انت بهمان جامعته نوعيه منحصر متوقف بر استحکام  
 انت و اول آفت مترتبه بر نفور و اختلال اين حصن حصين و هت  
 حريت و ابتلاي اشارت و وقت طوا غنا من و اقوت با و اعليه  
 که بقوت قاهر بر ساير طبقات و انتفاء قوه داعيه ملية که فقط  
 عبادت اذا انحاز است همه را بر يار و ديت خود ميکشانند و  
 بغير استيصال قواي دفع و تخلص از اسارت و ديت خود تمام  
 قواي ملية و جامعته نوعيه و موجبات حفظ از حصول و شوي  
 غنيان خادج را هم بالبيع مضحل و نابود و همه را ميبرند و بوسيله  
 اعمال قواي استعباديه و برانداختن و پشته علم و ذلت از ملك  
 و نفوذ و اذن پناه پرستي و غيرها از قواي ملعونه و شدت  
 و مواظبت بر منع از اجناعات و ساير موجبات حيات و بقا  
 ملت قهاره را بچنگال آنان گرفتار و بجائستخاقون ان بتخلفكم الناس  
 ميشانند خالك خالبه فلك زنگان ابلان و سر و بر و انش عيان اين  
 بيان و وجدان اين برهانت



(پنجم) اذان قوای ملعونه توه ادعای تخویف و تعذیب است  
که بابت ماخوذه از فراغه و طواغیت سلف ما، حریت موهوبه الهیه عن  
اضمه و برپا دارندگان سیره مقلدانه نبیاء و اولیاء علیهم السلام با انواع  
عذابهای فادیه بران انواع طبعیه من الاسرار القتل و التشکیل و التمثیل و  
الحبس فی المضائق و دس السموم و هتک الاعراض و غصب الاموال  
و غیرها معذب و بر احکام ابقاء و هیچ فرد کذابی نشود  
اعمال ابن بی وجهها خلفاء عن سلف هم تشفی قلب است اذان  
شرقا و ایجا و هم بطمع قلع و قمع شجره طبعه اباء و حریت و رفع از سرباز  
بهم مردم و هم بغرض تخویف ملک است با شرافت و ذل و قبیح اغا  
از شرافت و مجد حریت و درجات اعمالی با خذلان مراتب میرحمی  
فناوت و السلاخ از فطرت انسانیت و بی اعتقادی بمبدء و معاد  
و عذاب آخرت و فسادت مختلف و در این روزگار هیهات که بتون<sup>الله</sup>  
سبحانه و تعالی روده طاغوتیت طواغیت و گرفتاری امتیاز  
و ذل و قبیحان بنقطه آخر رسیده همین طور متفاوت و تفاوت و  
السلاخ از فطرت و میرحمی و بیدینی فرا عنه و طبقات اعوان نشان  
هم با علی وجه منتهی و حتی اموری که هیچ تا دینی نشان نمیدهند  
هم مشهود و صحت و صدق مقاله معروفه و الاسناد و اقواء را که  
همیشه بزد و ایز زیاد و ایز معد و شرف نشان بسیار و فقط سر و  
مظلومان و احرا و صلوات الله علیه علی المشتهدین بین بدید و  
مقابل نیست بر عالمیان اشکاد ساخت و در اخبار و آمده در ابواب  
طبعیت هم و ذایات و الیه بر همین تشابه مکنونات و مکنونات نفوس<sup>مادر</sup>



و سابقا بما خو بودن شعر معروف و کتبت این آب شهرها آب شور  
آنج از انها اشاره شد

(ششم) اذان قوای ملعونه ارتکان ذبلة استبداد استعبداد غابضات  
و ذرذلات است و جبلت و فطرت نوع بر رکان واقوای مملکت بطبقاتهم و طبقه  
شد زود کوئی و معامله استبداد بر و تحمیل است دل بخوانه و تحکیم خو  
سازنه فيما بین تمام طبقات و از این جهت است که نوع اقوای مملکت مختار  
ملاکین ایشان بواسطه منافات شری و عدالت از جهات عدیه با  
مقاصد اغراضشان و پیگیری و غفلت از توقف حفظ دین و شرف  
استقلالشان با غماض از انها و غلبه حب جاه و هوا و ائله بر غایت الله  
و ادراکات عقلانیه بامنش و اصل استبداد همدرد و همدست است  
با این شجره خبیثه بمنزله فروع و اغصانند و ابتدای قدم نهادن مشرطه  
با بران و وزیدن نسیم عدالت بر ذریه و برانش نامطلب و رپوده  
و چنین کار میشود که سلب استبداد مخصوص و لیسان و مرک فقط برای  
همسایه است از تمام طبقات من المعتمدين الغاصبین لزمی العلما و  
الملاکین و غیرهم بجهت وجه بدلت محمود و در اقامه اش بجهت انداز  
مناعدت مشهور بود و بمحض برداشته شدن پروه از دوی کار و دانستن  
انکه روزگار را چه روی در پیش و مطلب از چه قرار است چگونه  
و در قرا بر گردانند شعبه استبداد دینیه باسم حفظ دین و شاه پرستان  
دست آور و نخواهی و سائر چنان و لیسان و مفت حوران هر کس  
با هر تلاشی که داشت حمله و کردند مخالف و در احکام حفاظ دین و  
پیشوایان مذهب و اندراج در عنوان فانما بحکم الله استخف و علینا و  
والراد علینا کالراد علی الله و هو فی حد الشک بالله کالعهده و دانستن



تکلیف طائفة و فتنه آخری و رفاه خون متحد بدشد و سزاوار است  
 بآدم بشر سابق (و لکن کتب این آب شرب آب شود) الخ که ما خود از  
 اخبار است تمثیل کنیم

(هفتم) ازان قوای ملغوا غنما قوای حافظه مله من الماله و  
 المکرمه و غیرها و صرف انها در سر کوبی خودشان است انتخاب  
 سرداران عسکریه از اجانب معاندین دین مبین و زمانه عساکر  
 اسلامیه را با آنان واکذاشتن و تربیت چند ابا ایشان مفوض داشت  
 همه برای تکمیل این قوه و بفرض عدم مبالا و استنکافنداشتن از  
 بی خردان از همه چیز بی خبر و وظیفه مقامیه ناشناسان از مخالفه  
 احکام شریعت و جباران قتل نفوس و هتک اعراض و تضییع اموال و  
 تهریش عساکر و ابلا و خسته هم مکمل این قوه و سزا مدعوت و علة  
 العلل همه همان نادانی و جهالت است چنانچه سایر خرابیها هم همه  
 مرتب بران و از فروع است

مقصود (دویم) دو اشاره اجمالی به علاج قوای ملغونه و  
 و اهم همه علاج جهالت و نادانی طبقات ملت است و این مطلب نسبت  
 بجهل بیسوط با و دخول از طریق علاج و تشریح حقیقت استبداد و  
 مشروطیت و تفهیم آنچه در مقلده و فضول خسته بنامودیم در کمال  
 سهولت لکن بشرط ملامت و عدم خست و بیان و حفظ ازها  
 از شوائب غرضانیت و تخری از موجبات فقر و نیاز و قلوب و تحفظ از  
 رسیدن و مشوب شدن ازها قال عز من قائل ادع الی سبیل ربک  
 بالحقکة و الموعظة الحسنة و جاور لهم بالیة هی احسن انبای و اخبار  
 دعوت بتوحید و از وظائف و شئون انبیاء و اولیاء علیهم السلام است



پس هر کس را بن وادی قدم نهاد و در این صدد برآید خواه صاحب خرد  
باشد یا اهل سیر یا غیر ایشان هر که باشد باید بر طبق همان سیره مقدمه  
و فشار دست و العمل به مبارکه را سر مشق خود نموده بر رفع جهالت و  
تکمیل علمیات و تهذیب اخلاق ملت همت گمارد و لسان بد کوئی را  
چون محمول بر غرضانیت است مطلقا کنار گذارد تا خود کاملاً غایب باشد  
بغرض خود نمائی و عوام ربائی و هنگامه جوئی و امثال ذلک در این  
وادی داخل نشود تا مانند جملة ازجرا اند سابقه و بعضی اهل سیر و ناطقین  
سابق که با دوستان نازان و یار دشمنانی بودند از انا و معظم صفات  
و لطائف وارده بر این اساس سعادت بهفوات آنان میشتند است بهما  
و دست و پایی نشویند از همان بدست اصولوارگان استبدادند هدم ملک  
فلک زده را بجای لالت و کاهنی بجزیت و حقوق خور مزجر و از مفسد  
اصلی بجای تبعید نکند شرف و ثواب شرف را حفظ و دست بر ای استبداد  
و فعال ما نشاء بودن ظالمین معین و یار و نر باشد ازادی قلم و بیان و  
و نحوها را که از مراتب ازادی خدا وادی و حقیقتش هم عبارت از  
بودن از قید تحکیمات طواغیت و تبعیض مقصوده از ان بی طایفه و محو  
تنبه ملت و باز شدن چشم و کوشش ملت و پی بردنشان ببیاری  
و شرح استقلال وطن و توصیف شناسی و اهتمامشان در حفظ دین  
و محافظ بر ناموس اکبر کیش و آیین و اتحادشان در اتزاع حریت موهوم  
المیته و استنقاذ حقوق مغضوبه ملته و برخوردنشان بتحصیل معارف و  
تهذیب اخلاق و استکمال نوعیت و وطنیه و امثال ذلک است وسیله  
هتک اعراض محترمین و گرفتن حق السکوت از دبد با اجرت تعرض بعمره  
و پاکینه خواهی از بکر و نحو ذلک نماید در دفع اقاویل و ایا طیل اعوان



ظالمین با اجتماع جهات علیت و اهل بیت بهمان کلمات کوئی کفایت و تعرض  
 با اشخاص خاصه را نمی یکناید و اشاره و تلویحات هم موقوف و طبقه خود را  
 وصل گرفتن داند نه فصل نمودن و اما نسبت بجهل مرکب خاصه آنکه  
 داند انسان بحاج و عناد و دوستی و هم چندی بر طرفین و بر سر  
 خود ایشان و بیسان حال النار و لا النار کفن هم بمیان آمد باشد  
 در کمال صعوبت و شاید عینا لکن مذاوات و طرفین نداشته باشند و موافق  
 بحاج و عناد و دوستی و از میان برداشتن ندهد بجا مبارک آن  
 دفع و ممکن العلاج شود انشاء الله تعالی فقط خصوص اشخاصیکه  
 نه از روی اشتباه و جهالت بلکه بواسطه غلبه هوی و غرضانیت با  
 سایر ظالمین ایشان همدستی در ابقاء شجره جنیه استبداد و استعلاء  
 رقاب ملت بهر بدین شقاوت و پرخیز و مساوت مقدمه و مانند  
 سایر فراعنه و طواغیت ناهم حاضرند جز با سبکی و انقطاع طاعت  
 ملعونه علاج دیگری برای این امراض نفسانیه و اغراض شهوانیه مقصود  
 نباشد و معقد مقابل و تعرض شخصی بانان هم هر چند موجب تنبیه ملک  
 و تحذیر از مکائدشان است باز هم ترک آن و اکفای بهمان کلمات کوئی  
 از جهات عدید دیگر شاید اولی باشد و هو المستدل للضوابط

(دوم) که اصعب اشکل همه در حد و امتناع است علاج  
 شبه استبداد دینیه اشچه بالضروره رادع و مانع از استبدادات  
 و اظهار مرادات شهوانیه بعنوان دینان بهمان ملکه نفوی و عدالت  
 منحصر و جز اجتماع اوصافیکه در و است احتیاج بقدر و ضابطه  
 لدینیه حافظا لنفسه مطیعا لامر مولا مخالفا لهواء بود و در مرتبت  
 شرعیه اعتبار فرموده اند عاصم دیگری مقصود نباشد و با اتصاف با ضابطه



مدکوزات واجتماع اوصافیکه در همان دو این شریفه احتیاج برک  
 علیا سوء و راه زنان دین مبین و کراه کنندگان ضغفاء مسلمین نهاد  
 و در آخر همه و آنکه اختر علی ضغفاء شیعته من جیش بر بد الله  
 علی الحکیم علیه السلام فرموده اند نه از اعمال استبداد و استعجاب و رقابت  
 و اظهار تحکیمات خود سرانه بعنوان دیانت و مانعی مقصود و نه ضغفاء  
 و عوام وقت بر غیر نمایان اصناف و اوصاف منضاده مذکوره در دروا  
 شریفه و متخذ از وقوع در شبکه و دوام صیادان راه زن مقتدر و  
 نه بعد از افتادن در این دام از روی نقص بر با تصور و لازم مردان  
 پنداشتن این پیروی و تمکین استیجاب مبیانی این وجه هر کس که  
 بذات احدی غرضه مفری از آن دارند و از این جهت طریق علاج  
 مکتود و تخلص از این ورطه مستعد بنظر میاید و لکن مع هذا چون  
 فاعلیت فایشاء و خاکبیت فایرید و قاهریت بر رقابت کابل غایب  
 و شریک الباری بودن جایزه و طواعیت نه مطلبی است که در هیچ شریعت  
 و دین و مذهب کلیه فضل از دین فوق اسلام و خاصه بر مذاهب اقامه  
 لباس عیش توان پوشانید و اعانت بر این بت پرستی بنصر ابات  
 و اخبار سابقه راجحه بمساعلت و هدیه یا خراعه و ظالمین نباشد  
 و با بسکون و ترک نصر و خذلان حق بصورت اعانت بر حفظ دین  
 و بحساب توقع و احتیاط از شبهات بخرج توان داد لهذا در این جزء  
 زمان که بجد الله چشم و کوشش ملت باز و با این امر از منزه مهمل که  
 نوع پی برده ازادی از استعجاب و اترا اندکی بر خورده اند ان شاء الله  
 هر درشته استبداد در پی اثر خواهد بود و بلکه بمقتضا حدیث مائ  
 يعرف الزخا بالحق لا الحق بالزخا که مفادش از مستغلات عقلیه و



نما میست بخت عُد معد و زبنت این ظالم پستی چه بجهدستی باشد یا بعد  
 در سلب صفات خاصه الهیه عزاسمه ظالمین علی کل تقدیر کاشف از  
 مکنونات سرور و این تقابل حق و باطل فی الحقیقه محک امتحان است  
 قال عز من قائل احب الناس ان یبرکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفسنون  
 و لقد فتننا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین  
 (سیم) قلع شجره خبیثه شاه پرست و ترویج علم و دانش و حقیقت  
 امور نوعیه و تابع لیاقت و دایم قرار دادن و در پشته چپا زدن  
 و مملکت فروشی شاه پرستار را بر انداختن است و بالضروره نا شجره  
 ملعونه استبداد بر قرار و بنیان استعباد در مملکت استوار است  
 سلب این قوه و تبدلش بعلوم و دانش از محالات و مادامیکه حقیقت  
 سلطنت و ولایت بر حفظ و نظم و بمنزله شبانی کله بودن از بوی  
 نت انما که در هوا پرست بر شخص سلطان مجهول و ساطنتش را  
 عبادت از مشارکت با ذات احدیت غرت بگردانند و در نما لکنت و قضا  
 وفا علیت ما لپناه و عدم مسئولیت عما یفعل پیدا زرد و  
 علم تمکین است از این معقوریت و جبر و تخلص رفا بشان از این  
 عبودیت دای باغی کرمی و مساعدهت بر این فرعونیت و ادولت  
 خواهی شایر و لا محاله بر اساس نهال دسته اولی که بکانش باغی و لشته  
 و نفوذ دادن بفرقه ثانیه که در لخواهشان پیدا شدند همت کار و  
 موحیان ترقی و نفوذ و مرجعیت نوعیات مملکت فقط با ظاهر آنها  
 پرست منحصر سلطان و رعیت بواسطه افساد و چپاول شاه پرستان  
 از همدگر مستوحش و منفرد هر سه سلطنت باز پخته این چپاولچیان  
 غارت گر خواهد بود شخص سلطان و ذواته اختفاء و خوف منور



و هشی با عذاب ملت و تحریک مملکت مضروف و از لذت سلطنت بسید  
 عدل و اباد کردن مملکت و محبوبیت و قلوب ملت محروم و از ذکر خبر  
 و هشی با سلاطین جهان بی بهره و الت چپا و لغات و تکران و  
 بدنامی غالیانست و بلکه بعضی مجربان ملک ببقی مع الکفر و لایق  
 مع الظلم که برهانش ظاهر و عیاناً هم مشاهده و محسوس است صریح  
 فرمایشات حضرت سید و صاحباً علیه اله افضل الصلوة والسلام و  
 طی فرمان تفویض و لایق مصر بمالک اشتر و خطبه مبارکه صادر  
 در بیان حقوق و الی و رعیت برهد بکر که سابقاً نقل شد بقاء و  
 و دوام ملک و دولت با اتحاد و الی با رعیت منوط و انجاناً فاشیاً  
 و ظلم و لاث با نقراض عاجل مؤدی و حتی برپا بودن ستم و راهم در  
 طی اخبار ماثوره دیگر بعد از الی ملک عظمه سناد فرموده اند  
 الی غیر ذلک و بمقتضا این اخبار و بحکم حضرت و بجهت و برهان و اعتبار  
 اسباب و قال نعم و انقضاض سلطنتش راهم باین ارنکانات ظالمانه  
 و مناعت عدل با غراض و حیثانه شاه پریشان بدست خود قرار هم و بخرید  
 صبا حی چند یا چنین حال پلید شد از شایع قیر یزید تمنعی بخوانند بافت  
 سنه الله فی الذین خلوا من قبل من محمد لست الله نبدیلاً الی اخره  
 مانند بخت النصر و ضحاک و چنگیز و تیمور و یزید مشهور و سیدنا محی  
 و لعنتک مذکور و از اظهر مضاد بقا به مبارکه خسر الدنیا و الآخره  
 ذلک هو الخسران المبین خوا هد بود و بالجملة علاج این قوه خبیثه  
 مملکت و پرانند از قیل از قلع اصل شجره ملعونه استبداد متمنع و  
 مسلمانان با اخبار غیبیه غیر اماشان که فرمودند لئلا یرون بالمعروف و  
 لئلا یمنعوا عن المنکر و لیستطعن علیکم شرارکم فیه و منکم سوء العذاب بواسطه



اهمال این دو وظیفه مهمه شرعیه که بقص اخبار از غائم مصافی اسلم  
اند از چنان سفادت و خطی که سلطان شان بصرافت طبع خود با قضا  
مسلمانی و با فطرت انسانی از مقام انار بیک الاعلی تنزل بهمان اغتصاب  
مقام ولایت قناعت و از اغتصاب دام کبریا بی اغماض و از ادعای خدا و  
البتا نرا و اکتذار و از تحکات خود سرانه دفع بد کند محرم منداستغفار  
حزین و حقوق منصوبه و جلو گیری از تحکات و تزیین موجدیات حفظ  
استقلال شان بغیر دین و اتفاق ملی و ترک تهاون خود شان در امر بخود  
همین معروف و معنی از همین اعظم منکرات منوط و با اندک توانی از در  
فجره هم ترقی و عبودیت کفر العباد با الله تعالی منتقل خواهند بود  
لذا امید است که این خرین نفس را بعون الله تعالی خست باید از دست دهند  
تهاون در این امر معروف و معنی از منکرات پیش از این رواندند اساس  
عدل را که موجب بقاء ملک استقامت و بنیان ظلم را که مانع انقراض است  
منهدم سازند و قایت حقوق منصوبه ملایه را استنقاد و در شیه شاه پرستی  
که سلسله جنیان تمام خراینها است از مملکت براندازند لذت عدل و احسان را  
بکام سلطان بچشاند و از مقام راه زنی و چپاول کوی و قصا بشربود  
تر قیلت داده بتخت سلطنت بنشانند همینکه چند صیاحی حقیقت سلطنت  
و حلاوت مملکت و محبوبیت قلوب ملک ادراک و از عالم سبقت و  
راه نئی بوازی انسانیت و مملکت داری نوع پروری قهر قلمه  
نهادا که از فطرت مسلخ نشد باشد البته در دفع موجبات تو خشن و نفیر  
و قلع مواد تفرق از بیدل مجبور بدین و در شیه شاه پرستان و غارتگران  
مفسد را با طبیعه بخود را نخواهد داد ان شاء الله تعالی و لا حول و لا قوه  
الا بالله العلی العظیم (چهارم) علاج تفریق کلمه و ترتیب موجبات



اتحاد است و این مطلب چنانچه از فرمایشات برهانیه خستید و ضابطه است  
 که سابقا نقل شد مستفاد و برهانیه از بدیهیه است نه تنها حفظ حریت  
 و قایم صیانت حقوق ملت و اغراض منع تعدیات باشد و دفع تجاوزات  
 کرمکان آدمی و اربابان متوقف و قائم باشد فقط منحصر در این امور است  
 بلکه حفظ تمامه و حیات شریعت و اهل بیت و وطنیه و استقلال قوه  
 و عدم وقوع در اشتداد محنت بنی اسرائیل الی غیر ذلک همه بر این اتحاد کلمه  
 و عمل تشتمل است و مختلف نشد از هوا و مرتبه از این جهت است که در  
 شریعت منظمه و حفظ آن و دفع موجبات اختلاف و تفرقات این همه اهتمام  
 فرموده اند و حتی از حکمتهای منصوصه برای تشریع جمیع ضابطه ها  
 و ذی پنج مرتبه مسلمانان در عبادات با هم مجتمع و از حال یکدیگر باخبرند  
 همین حفظ اتحاد و اخبار و آرد منصوص است و همچنین تحریر برسان  
 اجتناعات موجب لغت و تحریف و غیب بضایقهای بی تکلفات احکام  
 بی منت و عبادت مرضیه و تشیع جناب و تعزیت مصداق و معادون  
 بر فضائل حوائج و اجابت خواهش و عفو و صغیر از دلالت و تسخیر از و  
 و ضمانت و تحریم نمیه و ابداء و تقنین و افتاد الی غیر ذلک از تشریفات  
 واجبه باستحکام اتحاد و لغت و دفع و دفع منافرت تماما برای حفظ این  
 حصن حصین امت است و بلکه شد اهتمام شارع مقدس در تهذیب از غلات  
 و ذلله خود خواهی و نفس پرستی بمرتبه در جانش و اخلاق عمواسات و ایشاد  
 بخود لک همه برای استحکام مبانی اتحاد و قلع مواد تفرق امت چه بالضره  
 مبدأ تفرق کلمه و تشتمل هوا و اختلاف و آراء بهما در ذلله خود خواهی و  
 نفس پرستی و حرکت بر طبق اغراض شخصی و تقدیم و تحکیم آنها بر مصالح  
 و اغراض نوعیه منتهی است و مواد امیکه این ردائل و ملکات به هم پیوسته



مالک اختیار و خود پند و نفس پرستی و کار تصادی و اشتهاء و  
ایثار و لا اقل گذشت از اغراض شخصی و تقدیم نوعیات بر انفرادی  
در نفوس ممکن نباشد. حفظ این حصن از محالات و هر مردی که  
متبعی بدیدار گردد سلب صفات خاصه الهیه غراسه از طواعیت  
منافی اسلامیت و ظلم بشمار آید. ظالم پرستی خایب و حفظ  
خوانده خود حریب و هویت الهیه غراسه علاوه بر مظلومیت  
اغضاب لباس باطنی پوشد و موهوم موهوم گردد  
مسار و احاد امت با غاصبین حریب و حقوقشان بصورت  
امتیاز بینا صفا مخلقه الاحکام جلوه کند. مناسطه و تمویها  
مسار و عمر و غاص و در نسبت قتل عمار و صبا علیه الفضل  
الصلوة والسلام بواسطه شهادت در کار مبارکش تجدید  
و خونریزیهای جنگجوی و سائر شنائع ظالمانه ناشی از همدستی  
در استعمار و قاپ امت بدلت و حقوق شرعیه طلب و حریت  
و دفع ظلم خواهی ملت مظلومه منتسب کرد و غیر ذلک پس از  
وظیفه که بعد از دفع عمالت امت و تشریح حقیقت استبداد  
و مشروطیت و مساوات و حریت فریضه زمت دعاة حریت و  
و حید و حماة دین و وطن و زنی خواهان نوع است بذل  
جهت و صرف ضایحه و در تذبذب اخلاق امت است از این  
و ذلک ملکات و قلع مواد خود پندگی و نفس پرستی و غیر  
از صباری و نفرت کلمه و اخلاق اراء و تقدیم اغراض شخصی بر  
نوعیات و هم مقاصد این باب و مقدمه مقدمه در تحصیل حقیقت  
ایثار و تشکیلات انجمنهای صحیح علیه و در تبیین نمودن آنها است از



اعضاء مذهب و کامل دو علم و عمل و اخلاف و نوع خواه تر  
 طلب باد و ایت و کفایت و در حفظ جامعته اسلامیه و احباء  
 رابطه نوعیه نه مثل بعضی انجمنهای مبنیه و اجتماع خود غرض  
 و زود گوئی و هنگامه جوانی و مال مردم خوری و درخت  
 طلب و اغمال هر نوع غرض و مرض شخصی که منتهی عکس مقصود  
 و موجب مبدل و انصراف قلوب از اصل دخول و وادی آنها  
 و استبداد آیت بر استیاض و امر از استبداد اصلی و موجب نقل  
 و النجای ملت بان استبداد ملعونست در مختص از آنها و با کمال  
 شوق و طیب نفس بدان اشارت ملعونه و صادر دان و بان وقت  
 بهیمیه از لاعلاجی تن و در دادن و با بجملة غرض از تکمیل انجمنها  
 و قرآن مجید و سایر معظیات دینیه را بمباری نهادن و قسم  
 یاد کردن و رفع بد از اغراض شخصی و هدستی بر اعلاء کلمه اسلامیه  
 و حفظ جامعته نوعیه و توفی دادن نوع است بعد از هدستی  
 مساعدت بر اغراض هد بکر و صرف قلوب نوع عقلاء و لغرض  
 از این دانسان و از افات عظیمه و دروهای بی درمان این باب هر  
 دخول مغرضین و چپاول چنان و کلاه بردارانست و در اینوادی  
 و این فرصت و اغنیست بشرون و مهر کار و ابدست خود گرفتن  
 و باسم ملت خواهی ملت فلک زده و انجالت سباه نشاندنست هم  
 چنانکه عنوان شاه پرستی و سبیل چپاول شاه پرستان و این  
 خط و بن شبکه و دام آن دسته صیادانست ملت خواهی هم چنان  
 درست و بز این دشت مردم و اغلب از جارات مستند بشایع اعمال  
 انانست قولا مشروطه خواه و عملا در انجکام مبنای استبداد



از اغلب قوای ملعونه اقوی و از اعظم موجبات تفرق کلمه  
 و از تجار قلوب و بلکه ضررش بر این اساس معادست از همه بیشتر  
 و شر و اداست در عداد همان قوای ملعونه ممدود و عقلاء  
 ملت بر علاجش مقدم بر همه آنها همت نگاشتن بکینه های عملیه  
 این باب از فساد عظیم را بعونه تعالی ممدود سازند و بالعجله صبی  
 و اساس تفرق و در اقامه وظائف نوعیه واجب بجهت جمعیه از  
 صدر اول تا بحال و الی آخر لابد بهمین اراته و اظهار غرض  
 شیخ است بصورت غرض نوعی و این از حد احضا خارج  
 و بمقتضا اخبار داده و در تفسیر این مبارکه که قل هو الله علی  
 ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجلكم او یرسلکم سحابا  
 و یدبق بکم یا من بعضکم یدعی نبی رحمت صلی الله علیه و اله  
 عذابها است و منی نازل بر ائم سابقه از این امت مرفوع و بهمین  
 تفرق و بهم افتادن و بارساد شدت و قتل و غصب متک توکل  
 و سائر عذاب نبوی بحدیک چنانکه تبدیل شده است مبارک این  
 اختلاف و افتاد خارج مرکز استبداد باشد یا شعبه استبداد  
 و یا شاه پرستان و یا سائر قوای ملعونه و یا عنوان ملت خواهی و یا  
 دست و فرمودن الی غیر ذلک از اینچنین منشاء تفرق و اختلاف و بهم  
 افتاد است تماما مبارکی عذاب الهی عزرا میزند بر این امت و علاج  
 آن از دست علما امت و عقلاء و انا بان ملت هم خارج و جن  
 بتوبه و انابه و نضرع و انبها و الحاح و توسل و انتفاع از مظا  
 رحمت صلوات الله علیهم علاج نایز برانست و میا اکتف عن العذاب  
 انا مؤمنون واجمع علی التقی کلینا و علی الهک شملنا بجمد الظاهر



صلوات الله عليهم اجمعین واما علاج بقیة قوای ملعونه جز  
 بقلع شجره خبیثه استبداد و سلب فعالیت مایشاء و انتراع قوای  
 قتاله مفسومه ممکن نگردد تا این شجره ملعونه بر قرار و اساس دل  
 بخواندانه حکمرانی استوار و قوای فعالیت ملیه مفسومیت نه تغذیه  
 و قتل و انحراف و استیصال نفوس امیه و احرار و انکار امت محمد  
 واقف نه انداخته و دارائی ملت و مردم سرکوبی خودشان بجائی  
 منتهی و حالت مملکت چنانست که شاعر از لسان بغدادی کن خرابه بخندد  
 که ملک اینست هیز روز کان زبده و پرازدهست صد هزار تا قانون  
 جامع و طاقت تمام طبقات و مملکت بحر است عکس فقره بین قوی و ضعیف  
 و با حکام قوتیه بجهتیکه لا یطیع القوی فی باطله و لا یسیر الضعیف من  
 حقه مستحکم نباشد و و کوئی قویاء مملکت بطیقاتهم برضعفاء بلاعلا  
 باشد تا قوای قتاله ملیه من المالیة و العسکریه و غیرها مفسوم و ماله در تحت  
 نظارت و کلاه ملت از حیف و میل و تصرف در مشتهیات شخصیة جنایات  
 شاه پیرشان مضمون نباشد و عسکریه هم بواسطه کمال جهالت و فرط غیاث  
 بولی نیست خود که قاطبه ملتند نه غاصب و قاتلان ناشناس و از وظیفه  
 مقام خود که بنصر مبارک سر او صبا علیه اله افضل الصلوة والسلام  
 حصون حافظه و عین بودند نه التیاد امانان پیچ و در تحت  
 ارادات طاغوتیه متغیر باشند البته جز صغر قوای فعالیت ملیه و شهوت و  
 غضب بانی و سرکوبی استیصال خود ملت مرقب باشد صد و ده حکم تبحر  
 دادن مالیات باین ملاحظه و همانا نوع عساکر و اغلب عساکر و حتی برای  
 خیمه از شامیان اتباع ملعونه و پیچیده هم در بی ادراکی و غیاث کوی  
 و بوده اند نه از دیانت و مسلمانی بهم و نه از فطرت انسانی نصیب نه



از وطن و نوع خواهی عرفی دارند و جزا نزاع قوی و سلب فعالیت  
بالکلیه بیگونه تعالی و حق تابنده علاج دیگری متصور نباشد و  
خویش بقیه همان روای سابقه مرحوم ابن الله آقای حاجی میرزا خیر  
طهرانی قدس سره را که متعلق بهین رساله است که در سال ۱۲۸۴ از ختم  
اول شروع در نوشتن این رساله علاوه بر همین فصول خمس و فصل دیگر  
هم در اثبات بنیاد فقهاء عدول عصر غیبت و اقامه وظائف واجب  
بنیاد استامورانت فرغ مرتبه بر وجوه و کتب اثبات آن مرتب و مجموع  
فصول رساله هفت فصل بود در همان روای سابقه بعد از آنچه سابقا  
نقل شد از تشبیه مشروطیت بشستن دست کنیز پناه از لسان مبارک  
حضرت ولی عصر ارواحنا فداه حقیر سوال کردم که رساله که مشغولش هستیم  
حضور حضرت مطبوع است یا نه فرمودند بلی مطبوع است مگر دو مو  
و بقرائن معلوم شد که مرادشان از آن دو موضع همان دو فصل بود و حاشا  
علیه که در آنها تصریح بود با این رساله که باید عوام هم منتفع شوند  
مناسبت بود و لهذا در فصل انقطاع و بیضوخس اقتصار کردیم  
و در ختم بید مصنفه الفقیر الحجازی محمد حسن الغروی

التائين من الواد المقدس الغري على مشرفها

افضل الصلوة والسلام في شهر ربيع

الاول سنة الف ثلثمائة و سبع

وغيره من البحر المقدس

على حاجر ولة

والصلاة

مكة المنيرة

كتاب عبد المحقر الفقير المشكر المشكور المذنب النجاة ابن محمد علي محمد بن الحسين الكاظمي

۲۳۴۸



حسب الحق

جناب نطائفة الانبا

افانيجي كنائس وشرق انجوليكرا

او جنابا مقدس القابا افانيجي احمد افانيجي

خلقنا المرحوم المغفور المبرور العالم الغافل

الفاضل الكامل عذرة العلياء العالمين افانيجي

محمد بن هبة طهراني نور الله مرقد ورفعه الله

دعواته الخ لا فخر طهراني دكر كارخانه

الماهر غالي قد سنو خصلت هبة

خدا في انما سهرجي بجلبه طبع

كري يد بنارنج شهر صفر

المظفر سنة ١٣٢٨







اعلان

مخبرها نادر که کتابت منطبق بنسب الامه

و نیز بهر حال از مدقود و قواعده مشروطیت

و از نابغانت خنایات نمایان الا اذا خرج الاسد

افانج محمد بن النائم النجفی از من کانه

که بامضا محمد بن ابی بن فای افانج محمد

کاظم خراسانی و فای افانج عبد الله زاده

از ام الله خراسانی امیر کمالی و کمالی و کمالی

نصیح و تنفیذ و کمالی و کمالی و کمالی

مستحق و کمالی و کمالی و کمالی و کمالی

کمالی و کمالی و کمالی و کمالی و کمالی

کمالی و کمالی و کمالی و کمالی و کمالی

